

اسماء

دختر محرز بن عامر بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار، مادرش ام سهل دختر ابو خارجه عمرو بن قیس بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. او را ابوبشیر قیس بن عبید بن حر بن عمرو بن جعد بن عوف بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار به همسری گرفت که برای او بشیر و جعد را آورد. اسماء نیز مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

کلثم

خواهر پدری و مادری اسماء است. کلثم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

أم حکیم

دختر نصر بن ضمضم بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. مادرش هند دختر زید بن سواد بن مالک بن غنم بن مالک بن نجار است. عمرو بن ثعلبة بن وهب بن عدی بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار با او ازدواج کرده است و ام حارثه برای او دو پسر به نامهای ابو حکیم و عبدالرحمان و دختری به نام سهله که کنیه اش ام حکیم بوده آورده است. ام حارثه مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

ام حارثه

نامش زُبَیْع و خواهر پدری و مادری ام حکیم است. او را سراقه بن حارث بن عدی بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار به همسری گرفته است که برای او حارثه پسر سراقه را زاییده است. حارثه بن سراقه در جنگ بدر شرکت کرده و در همان جنگ شهید شده است. ام حارثه دختری هم به نام ام عمیر آورده است. ام حارثه مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

أم سلیم

دختر ملحان بن خالد بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. نام اصلی أم سلیم غمیصاء یا رُمیصاء و یا سَهْلَة بوده است و نیز نامهای رُمیْلَة و انیفَة و رُمیثه را هم برای او گفته‌اند. مادرش ملیکه دختر مالک بن عدی بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است. مالک بن نصر بن ضمضم بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار با ام سلیم ازدواج کرد و أم سلیم انس بن مالک را برای او آورد. سپس ابوطلحه زید بن سهل بن اسود بن حرام بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار با او ازدواج کرد و ام سلیم برای او عبدالله و ابوعمیر را آورد. ام سلیم مسلمان شد و با رسول خدا(ص) بیعت کرد و در جنگ حنین با آنکه به عبدالله بن ابوطلحه باردار بود شرکت کرد. پیش از آن هم در جنگ احد برای آب‌رسانی به تشنگان و زخم‌بندی زخمیان شرکت کرده بود.

ابوأسامه حماد بن اسامة از ابن عون از محمد ما را خبر داد که می‌گفته است: * ام سلیم به روز جنگ احد درحالی که خنجری همراه داشت با پیامبر(ص) بود.

محمد بن عمر واقدی از سلیمان بن بلال از عمارة بن غزیه ما را خبر داد که می‌گفته است: * أم سلیم در جنگ حنین درحالی که شمشیری به کمر خود بسته و به عبدالله بن ابی طلحه باردار بوده است همراه رسول خدا بوده است.

یزید بن هارون و عفان بن مسلم هر دو از حماد بن سلمة از ثابت از انس ما را خبر دادند که می‌گفته است: * أم سلیم در جنگ احد خنجری با خود داشته است، شوهرش ابوطلحه به پیامبر گفته است ای رسول خدا! این ام سلیم همراه خنجرش حاضر شده است. ام سلیم گفته است ای رسول خدا خنجر را بدین منظور برداشته‌ام که اگر یکی از مشرکان به من نزدیک شود شکمش را پاره کنم یا شکمش را سفره سازم. وانگهی اسیران جنگی آزاد شده را که اینک نهایت گذاشته و گریخته‌اند بکشم و گردن بزنم پیامبر(ص) لبخند زد و فرمود ای ام سلیم خداوند کفایت می‌فرماید و احسان می‌کند.

عمرو بن عاصم از همام از اسحاق بن عبدالله، از گفته مادر بزرگش أم سلیم ما را خبر داد که او به رسول خدا ایمان آورده است و چون پدر انس که در آن هنگام در سفر بوده

برگشته است از ام سلیم پرسیده است آیا از دین برگشته‌ای؟ گفته است از دین برنگشته‌ام ولی به این مرد ایمان آورده‌ام. ام سلیم درحالی که به پسرش انس اشاره می‌کرده به او می‌گفته است بگو لا اله الا الله و بگو گواهی می‌دهم که محمد رسول خداوند است و پسرک چنان می‌گفته است. پدر انس به ام سلیم می‌گفته است پسر من را تباه مکن و او را بر من مشوران. و او پاسخ می‌داده است من او را تباه نمی‌کنم. گوید مالک از مدینه بیرون شد و با یکی از دشمنان روبرو شد و او مالک را کشت و چون خبر مرگ مالک به ام سلیم رسید گفت اینک انس را چندان از شیر نخواهم گرفت تا خودش پستان را رها کند و تا هنگامی که انس اجازه‌ام ندهد ازدواج نخواهم کرد، ام انس وظیفه خود را به خوبی انجام داد تا هنگامی که انس پستان را رها کرد، در آن هنگام ابو طلحه که مشرک بود از ام سلیم خواستگاری کرد و نپذیرفت. روزی ضمن گفتگو به ابو طلحه گفت آیا سنگی را که هیچ سود و زیانی به تو نمی‌رساند یا چوبی را که درودگر برای تو می‌تراشد و می‌سازد می‌پرستی آیا به تو سود و زیانی می‌رساند؟ این گفته ام سلیم در دل ابو طلحه جا گرفت و روزی پیش ام سلیم آمد و گفت سخنی که گفتم در دل من جای گرفت و ایمان می‌آورم. ام سلیم گفت در این صورت من همسر تو می‌شوم و کابینی جز همان مسلمانی از تو نمی‌خواهم.

خالد بن مخلد بجلی، از محمد بن موسی از عبدالله بن عبدالله بن ابی طلحه از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * ابو طلحه از ام سلیم خواستگاری کرد. ام سلیم گفت من به این مرد ایمان آورده‌ام و گواهی می‌دهم که رسول خداوند است اگر تو نیز از من پیروی کنی همسرت خواهم شد، ابو طلحه گفت من هم بر اعتقاد تو هستم، ام سلمه همسر او شد و کابین او اسلام ابو طلحه بود.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از محمد بن موسی از عبدالله بن عبدالله بن ابی طلحه ما را خبر داد که می‌گفته است * ابو طلحه از ام سلیم دختر ملحان خواستگاری کرد، ام سلیم می‌گفت تا پسر من بالغ نشود و در انجمن‌ها بنشیند و بگوید خداوند از سوی من مادرم را پاداش دهد که به خوبی از سرپرستی من برآمد ازدواج نخواهم کرد، ابو طلحه گفت انس به این مرحله رسیده و در انجمن‌ها نشسته است و همینگونه گفته است. ام سلیم گفت در این صورت کدامیک از این دو شرطی را که می‌گویم می‌پذیری تا همسرت شوم، یا به آیین من در آی یا این مسئله را پوشیده بدار که من به این مرد ایمان آورده‌ام و او را رسول خدا می‌دانم. ابو طلحه گفت من هم بر آیین و اعتقاد تو هستم، گوید مهریه و کابین میان آن

دو فقط اسلام بود.

محمد بن فضل از عبدالرحمان بن اسحاق از حسین بن ابی سفیان از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیامبر (ص) به دیدار ام سلیم آمد و در خانه او نماز مستحبی گزارد و سپس خطاب به ام سلیم فرمود هرگاه نماز واجب می‌گزاری پس از نماز ده مرتبه سبحان‌الله و ده مرتبه الحمدلله و ده مرتبه تکبیر بگو سپس هرچه از خداوند می‌خواهی بخواه که برای تو پاسخ آری داده خواهد شد.

عفان بن مسلم از سلیمان بن مغیره از ثابت از انس ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابو طلحه به خواستگاری ام سلیم آمد، ام سلیم او را گفت برای من شایسته و روا نیست که همسر مشرک شوم، ای ابو طلحه آیا نمی‌دانی خدایی را که می‌پرستید برده فلان خانواده که درودگر است می‌تراشد و اگر آن را روی آتش بگیرد آتش می‌گیرد. گوید ابو طلحه در حالی که این سخن بر دلش نشسته بود برگشت. و از آن پس هرگاه ابو طلحه پیش ام سلیم می‌آمد او همان سخن خویش را بازگو می‌کرد تا آنکه روزی پیش ام سلیم آمد و گفت آنچه را به من پیشنهاد کردی پذیرفتم، انس می‌گفته است برای ام سلیم مهریه‌ی جز مسلمان شدن ابو طلحه نبوده است.

عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه از ثابت ما را خبر داد که می‌گفته است: * ام سلیم به ابو طلحه گفت آیا نمی‌دانی خدایی را که می‌پرستی چوب درختی است که از زمین می‌روید و نمی‌بینی که آن را فلان برده حبشی که برده فلان خانواده است بر زمین می‌کشد؟ گفت آری همینگونه است. ام سلیم گفت آرم نمی‌داری که برای چوبی که از زمین می‌روید و برده حبشی فلان خانواده آن را بر زمین می‌کشد سجده می‌کنی؟ آیا نمی‌توانی گواهی دهی که پروردگاری جز خدای یگانه وجود ندارد و محمد رسول خداوند است و من خود را به ازدواج تو درمی‌آورم و از تو کابینی جز همان نمی‌خواهم. ابو طلحه گفت مرا آزاد بگذار تا در این باره بیندیشم و بر کار خود بنگرم. ابو طلحه رفت و اندیشه کرد و باز آمد و گفت گواهی می‌دهم که پروردگاری جز خداوند یکتا وجود ندارد و محمد (ص) رسول خداست. ام سلیم خطاب به پسر خویش انس گفت برخیز و مرا به ازدواج او در آور.

مسلم بن ابراهیم، از مثنی بن سعید، از قتاده از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است: * گاهی که پیامبر (ص) به دیدن ام سلیم می‌آمده‌اند وقت گزاردن نماز نافله فرامی‌رسیده است و آن حضرت بر روی فرش ما که بوریایی شسته و آب پاشیده بود نماز می‌گزاردند.

و همو، از ربیع بن عبدالله بن جارود هذلی، از گفته جارود، از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) گاهی به دیدار مادرش ام سلیم می‌آمده‌اند، و ام سلیم خوراکی که برای آن حضرت ساخته بوده یا چیز دیگری که فراهم کرده بوده است به ایشان اهداء می‌کرده است. انس می‌گوید برادر کوچکتری داشتم که کنیه‌اش ابوعمیر بود. روزی پیامبر (ص) به دیدار ما آمدند و پرسیدند ای ام سلیم! چه شده است که پسر ابوعمیر اندوهگین است؟ گفت ای رسول خدا گنجشگ نک‌سرخی داشت که با آن بازی می‌کرد، گنجشگ مرده و او اندوهگین است. پیامبر (ص) دست بر سر ابوعمیر می‌کشید و می‌پرسید ای ابوعمیر! گنجشگ چه شد؟^۱

عمرو بن عاصم، از همام، از اسحاق بن عبدالله از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا بر هیچ خانه‌یی غیر از خانه همسران خویش وارد نمی‌شد مگر خانه ام سلیم و چون در این باره از حضرتش پرسیدند فرمود «برادرش همراه من کشته شده است بدین سبب بر او رحمت می‌آورم»^۲

عبدالله بن جعفر رقی، از عبیدالله بن عمرو بن ایوب، از محمد بن سیرین از گفته خود ام سلیم ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا گاهی خواب نیمروزی خود را در خانه من انجام می‌داد من برای ایشان سفره‌یی چرمی می‌گستردم و بر آن می‌خوابید و چون عرق می‌کرد سوده مشک‌های خود را با عرق آن حضرت می‌آمیختم، محمد بن سیرین می‌گوید از ام سلیم تقاضا کردم اندکی از آن به من بدهد و محبت کرد و داد. ایوب می‌گفته است من از محمد بن سیرین خواهش کردم اندکی به من بدهد که چنان کرد و هم‌اکنون در اختیار من است. می‌گوید محمد بن سیرین که خوش می‌داشت در حنوط مردگان مشک قرار دهند چون درگذشت او را با همان مشک حنوط کردند.

عبدالله بن جعفر، از عبیدالله بن عمرو، از عبدالکریم، از براء بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) در خانه ام سلیم بر روی سفره‌یی چرمی خواب نیمروزی انجام داد، هنگامی که رسول خدا بیدار شد ام سلیم سرگرم جمع کردن دانه‌های عرق بود و بر آنها

۱. محمد بن سعد این روایت را ضمن شرح حال ابوظحله که از انصار شرکت‌کننده در جنگ بدر است در ترجمه فارسی، ج ۴، ص ۴۲۵ با اندک افزونی آورده است.

۲. منظور بانوان بیگانه است و گرنه خود محمد بن سعد نوشته است که رسول خدا در منزل غاطمه دختر اسد و دیگران هم خواب نیمروزی انجام می‌داده‌اند.

دست می کشید. پیامبر پرسید ام سلیم چه کار می کنی؟ گفت این قطره های عرق را که از بدن شما بیرون آمده است برای برکت می گیرم.

عبدالله بن جعفر با همان اسناد از انس ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) به خانه ام سلیم آمد، مشکی که در آن آب بود آویخته بود پیامبر (ص) همچنان ایستاده مشک را برداشتند و از دهانه آن آب آشامیدند. ام سلیم دهانه مشک را - برای تبرک جستن - برید و پیش خود نگهداشت.

ابوعاصم نبیل، از ابن جریج از عبدالکریم بن مالک جزری از براء نوه دختری انس بن مالک از انس از گفته مادرش ما را خبر داد که می گفته است * رسول خدا (ص) به خانه او آمده اند و از مشک آب کوچکی که آویخته بوده است ایستاده و از دهانه مشک آب نوشیده اند، ام سلیم برخاسته و برای تبرک جستن دهانه مشک را بریده - و پیش خود نگهداشته است.

عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از ثابت، از انس ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که حضرت ختمی مرتبت در منی خواستند سر خود را تراشند ابوطلحه مراقبت می کرد همینکه سلمانی نیمی از موهای آن حضرت را تراشید ابوطلحه بخشی از موها را گرفت و برای ام سلیم آورد که او از آنها ضمیمه مشک خود می کرد و در عطردان خود از آن می نهاد. ام سلیم می گوید پیامبر (ص) گاهی به خانه من می آمد و بر سفره یی چرمی استراحت و خواب نیمروزی می کرد و آن حضرت بسیار عرق می کرد. گوید روزی شروع به جمع آوری قطره های عرق از روی سفره کردم و آن را در شیشه یی می ریختم پیامبر (ص) بیدار شدند و پرسیدند ای ام سلیم در این شیشه چه می ریزی؟ گفتم بازمانده عرق بدن شما و می خواهم عطرها ی سوده خود را با آن تر و تازه سازم.

محمد بن عبدالله انصاری، از حمید از انس ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) به خانه ام سلیم آمد، ام سلیم برای آن حضرت خرما و روغن حاضر کرد. رسول خدا فرمود «روغن را در خیکچه و خرما را در ظرف برگردان که من روزه ام». پیامبر (ص) برخاست و در گوشه حجره نماز مستحبی گزارد و برای ام سلیم و افراد خانواده اش دعا کرد. ام سلیم عرض کرد که ای رسول خدا مرا نیاز کوچکی است، پیامبر (ص) فرمودند چیست؟ گفت خدمتگزاری انس را از دعا فراموش مفرمای. انس می گفته است پیامبر هیچ خیر این جهانی و آن جهانی را رها نفرمود مگر اینکه برای من دعا

فرمود و سپس عرضه داشت «پروردگارا به انس مال و فرزند بسیار روزی کن و برای او برکت بده و من اینک از توانگرترین افراد انصارم» و دخترم امینه مرا خبر داد تا هنگام آمدن حجاج بن یوسف ثقفی به بصره یکصد و بیست و نه تن از تخمه مرا به خاک سپرده است.

محمد بن عبدالله انصاری از حمید از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * مادرم مرا همراه با زنبیلی از خرمای رطب به خانه پیامبر (ص) فرستاد، آن حضرت را در خانه‌اش پیدا نکردم و معلوم شد در خانه یکی از بردگان خود هستند که خیاط بود و کاری را برای ایشان فراهم می‌ساخت و تریدی هم که آمیزه گوشت و کدو بود برای پیامبر ساخته بود. رسول خدا مرا فراخواندند و چون دیدم از کدو خوشش می‌آید کدوهای پخته را نزدیک آن حضرت می‌نهادم. و چون پیامبر به خانه خود برگشت زنبیل رطب را به حضورش نهادم و شروع به خوردن و تقسیم کردن آن فرمود آن‌چنان که هیچ چیز از آن باقی نماند.^۱

عفان بن مسلم از همّام، از قتاده، از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * اُمُّ سلیم همراه من طبقی خرما برای رسول خدا فرستاد، پیامبر (ص) مستی از آن برداشت و برای یکی از همسرانش فرستاد و سپس به مانند مردی که به خوردن خرما اشتها دارد شروع به خوردن خرما کرد.

محمد بن عبدالله انصاری از حمید از گفته انس ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) فرمودند «وارد بهشت شدم و نزدیک خود آوایی شنیدم نگریستم غمیصاء دختر ملحان بود».

عفان بن مسلم و سلیمان بن حرب هر دو از گفته حماد بن سلمه، از ثابت از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) فرموده‌اند «وارد بهشت شدم آوایی شنیدم، پرسیدم صدای کیست؟ گفتند صدای رمیصاء دختر ملحان است»، عفان بن مسلم در روایت خود همین نام را گفته است ولی سلیمان بن حرب نام او را غمیصاء ضبط کرده است. فضل بن دکین از معقل بن عبیدالله از عطاء از گفته خود ام سلیم انصاری ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) فرموده‌اند ام سلیم را چه شده است که در این سال با ما حج نمی‌گردد؟ ام سلیم گفته است شوهرم دو شتر آبکش بیشتر ندارد بر یکی خود حج خواهد

۱. نظیر همین روایت که نشانی از علاقه رسول خدا (ص) به کدو است در شمائل ترمذی، ص ۱۱۰ ترجمه آن به قلم این بنده آمده است.

گزارد و دیگری را برای آبیاری نخلستان خود برجای گذاشته است. گوید پیامبر فرمودند چون ماه رمضان فرا رسید یا فرمودند چون ماه روزه فرا رسید در آن عمره بگزار که عمره در آن ماه همسنگ حج است و به جای حج شمرده می‌شود.

احمد بن عبدالله بن یونس از ابوشهاب از ابن ابی لیلی از عطاء از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * ام سلیم به پیامبر (ص) عرض کرد شوهرم ابوظلحه و پسرش بر شتر آبکش خود آهنگ حج دارند و مرا برجای می‌گذارند، پیامبر (ص) فرمودند عمره‌یی در ماه رمضان تو را از حج گزاردن با من بسنده است و کفایت می‌کند.

عبدالوهاب بن عطاء از سلیمان تیمی از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * ام سلیم همراه همسران پیامبر بود و ساریبانان آنان را با شتاب بر شتران می‌بردند. گوید پیامبر (ص) از کنار آنان عبور کرد و خطاب به آنجسته^۱ فرمود در حرکت دادن این شیشه‌های شکننده رعایت کن و مواظب باش.

حسن بن موسی از زهیر از سلیمان تیمی از انس بن مالک از خود ام سلیم ما را خبر داد که می‌گفته است * همراه همسران پیامبر (ص) بوده است و شتربانان آنان را شتابان می‌برده‌اند و پیامبر (ص) خطاب به آنجسته فرموده‌اند «در حرکت دادن این شیشه‌های شکننده رعایت کن.»

عبدالله بن جعفر رقی، از عبیدالله بن عمرو از ایوب از ابوقلابه از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * آنجسته را دیدم که راندن شتری را که پیامبر (ص) سوار بودند و ام سلیم هم همراه ایشان بود عهده‌دار بود و پیامبر (ص) می‌فرمود ای آنجسته آرام‌تر و مواظب باش که این شیشه‌های شکننده را آرام حرکت دهی.

یحیی بن عباد از عماره بن زاذان، از بنانی از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوظلحه پسری به نام ابوعمیر داشت و پیامبر گاهی که با آن پسر بچه رویاروی می‌شدند با محبت می‌فرمودند ای ابوعمیر گنجشگ چه شد؟^۲ گوید هنگامی که ابوظلحه در یکی از کشتزارهای خود بود کودک بیمار شد و مرد. ام سلیم خودش پیکر کودک را شست و کفن و حنوط کرد و پارچه‌یی بر او کشید و گفت نباید کسی جز خودم این خبر را به ابوظلحه

۱. نام برده‌یی سیاه‌پوست و خوش آواز که برای شتران به هنگام حرکت آواز می‌خواند و آنان را شتابان به پیش می‌راند. به اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۲۱ مراجعه فرمایید.

۲. پیش از این ملاحظه کردید که گنجشگ این پسرک مرده بود و کودک ناآرامی می‌کرد.

بدهد. شامگاه که ابو طلحه برگشت ام سلیم خود را آراسته و خوشبو کرد و با شوهر خویش بگویی بخند کرد و برای او خوراک آورد، ابو طلحه پرسید ابو عمیر در چه حال است؟ گفت آسوده تر است. ابو طلحه شام خورد و سپس از همسر خود کام گرفت. پس از آن ام سلیم گفت ای ابو طلحه اگر خانواده‌یی به خانواده دیگری چیزی را عاریه دهند و سپس از آنان آن را بخواهند باید آن را پس دهند یا پیش خود نگه دارند؟ گفت باید بر آنان پس دهند، گفت در این صورت ابو عمیر را در راه خدا حساب کن. ابو طلحه به حضور پیامبر (ص) رفت و سخن ام سلیم را به عرض رساند. رسول خدا فرمود خداوند دوش را بر شما فرخنده و پربرکت بدارد. گوید ام سلیم همان شب به عبدالله پسر خود از ابو طلحه باردار شد و چون کودک را بزاد به روز هفتم مادرم به من گفت این کودک را همراه با این سبد که اندکی خرما در آن است به حضور رسول خدا ببر تا کام او را بردارد و او را نام گذاری فرماید. انس می گوید کودک را به حضور آن حضرت بردم پای خود را دراز کردند و کودک را بر آن خواباندند و خرمایی برداشتند و آن را جویدند و نرم کردند و سپس اندکی از آن را در دهان کودک نهادند که شروع به مکیدن آن کرد و پیامبر فرمودند آری که انصار چیزی جز خرما را نمی پسندند.

خالد بن مخلد از محمد بن موسی از عبدالله بن عبدالله بن ابی طلحه از عمویش انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * مادرم ام سلیم دختر ملحان فرزندی آورد، او را همراه من به حضور رسول خدا فرستاد من به حضور آن حضرت رفتم و گفتم این برادرم را مادرم به حضور شما فرستاده است، گوید رسول خدا (ص) او را گرفت و خرمایی را جوید و با جویده آن کام کودک را برداشت و کودک شروع به مکیدن کرد و پیامبر فرمود «نشانی از دوست داشتن انصار خرما را».

محمد بن عبدالله انصاری و عبدالله بن بکر سهمی هر دو از حمید از انس ما را خبر دادند که می گفته است * پسری از ام سلیم که از ابو طلحه داشت سخت بیمار شد، ابو طلحه به مسجد رفت و کودک درگذشت. ام سلیم کارهای کودک را - غسل و کفن و حنوط - انجام داد و گفت ابو طلحه را از مرگ پسرش آگاه مسازید. هنگامی که ابو طلحه از مسجد برگشت ام سلیم همانگونه که همیشه انجام می داد شام او را فراهم ساخت که ابو طلحه و همراهانش شام خوردند ام سلیم سپس به وظایفی که بر عهده زن است پرداخت و شوهرش از او کام گرفت و در پایان شب به شوهر خود گفت، ای ابو طلحه می بینی که خاندان فلانی

چگونه‌اند عاریه‌یی گرفته‌اند و از آن بهره‌مند شده‌اند اینک که عاریه را از ایشان مطالبه می‌کنند برگرداندنش به آنان دشوار می‌نماید. ابوطلحه گفت انصاف نمی‌دهند ام سلیم گفت پسر عاریه‌یی از خداوند بود و خدای آن را به سوی خود بازگرفت. ابوطلحه انالله و انا الیه راجعون را بر زبان آورد و خدا را ستود و چون شب را به صبح آورد به حضور رسول خدا رفت پیامبر (ص) همینکه او را دید فرمود خداوند دوشینه را بر شما فرخنده داشت. ام سلیم آن شبهه به عبدالله پسر دیگر خود از ابوطلحه بردار شد. ام سلیم این فرزند را شبانگامی به دنیا آورد و خوش نمی‌داشت که خود کام او را بردارد و می‌خواست رسول خدا (ص) کام او را بردارند بدین منظور کودک را همراه انس و چند دانه رطب به محضر پیامبر فرستاد. انس می‌گوید هنگامی که به حضور پیامبر رسیدم شتران خود را تیمار می‌داشت و بر آنان مهر می‌زد. گفتم ای رسول خدا ام سلیم امشب فرزندی زاییده است و خوش نمی‌دارد کام او را بردارد تا شما کام او را بردارید. فرمود آیا خوراکی همراه تو هست؟ گفتم آری چند دانه رطب. آن حضرت یکی از آنها را برداشت و جوید و نرم و با آب دهان خود ممزوج کرد و در دهان کودک نهاد که شروع به مکیدن کرد. پیامبر فرمود نشانی از دوست داشتن انصار خرما راست، انس می‌گوید گفتم او را نامگذاری فرماید فرمود «او عبدالله است».

عبدالوهاب بن عطاء از حُمَید از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * برای ابوطلحه - از مادرم - پسری متولد شد که پیامبر (ص) او را عبدالله نام نهادند. عفان بن مسلم از حماد بن سلمه از ثابت بنانی از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * پسریچه‌یی از ابوطلحه درگذشت، ام سلیم پیکر کودک را در پارچه‌یی پیچاند و گفت به ابوطلحه خبر مدهید تا خودم او را آگاه سازم، هنگامی که ابوطلحه به خانه آمد ام سلیم برای او شام فراهم آورد و ابوطلحه خورد. ام سلیم سپس بر خود عطر زد و خویش را آراست و شوهر از او کام گرفت که قضا را به پسری بردار شد. پس از آن ام سُلَیْم به شوهرش گفت ای ابوطلحه! فلان خانواده از فلان خانواده عاریه‌یی گرفته‌اند اینک که آنان عاریه خود را مطالبه می‌کنند از برگرداندن آن خودداری می‌کنند. ابوطلحه گفت آنان چنین حقی ندارند باید عاریه را به صاحبش برگرداند، ام سلیم گفت پسر تو نیز عاریه‌یی از سوی خداوند متعال بود و خداوند او را بازگرفت، ابوطلحه انالله و انا الیه راجعون بر زبان آورد، انس می‌گوید، چون پیامبر (ص) از این موضوع آگاه شد فرمود «خداوند برای آن دو دیشب خیر و برکت

قرار داد» و چون کودک زاده شد ام سلیم او را همراه من به حضور رسول خدا فرستاد، من چند دانه خرما هم برداشتم و پیش پیامبر (ص) رفتم ایشان درحالی که عبایی بر تن داشتند یکی از شتران خود را تیمار می فرمودند. رسول خدا از من پرسیدند آیا خرما همراهت هست؟ گفتم آری، آن را گرفت و در دهان خویش نهاد و نرم کرد و لعاب دهان خویش را که با آن آمیخته بود در دهان کودک انداخت و نوزاد شروع به مکیدن کرد، رسول خدا فرمود نشانی از دوست داشتن انصار خرما را، آنگاه کام کودک را برداشت و او را عبدالله نام نهاد و میان انصار کودکی خوشبخت تر و برتر از او نبود.

یزید بن هارون از عبدالله بن عون از انس بن سیرین از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * پسری از ابوظلحه بیمار بود، ابوظلحه از خانه بیرون رفت و پسرک مرد، چون ابوظلحه برگشت پرسید حال پسرم چگونه است؟ ام سلیم گفت بهتر و آرامتر است، او برای شوهر خود شام آورد و او شام خورد و سپس از ام سلیم کام گرفت و چون آسوده شد ام سلیم گفت اینک موضوع را آشکار و پیکر کودک را به خاک بسپرد، ابوظلحه چون صبح شد به حضور پیامبر رفت و ایشان را از موضوع آگاه کرد پیامبر پرسید آیا دیشب هم بستر شده اید؟ گفت آری، فرمود پروردگارا بر ایشان فرخنده بدار، انس می گوید مادرم ام سلیم پسری آورد و ابوظلحه به من گفت او را به حضور پیامبر ببر مادر چند دانه خرما همراه من کرد و چون نوزاد را به حضور پیامبر بردم او را گرفته و فرمود آیا چیزی همراه داری؟ گفتم آری چند دانه خرما. پیامبر آن را گرفت و جوید و اندکی از آن را در دهان نوزاد نهاد و کام او را برداشت و او را عبدالله نام نهاد.

خالد بن مخلد از عبدالله بن عمر از گفته ام یحیی انصاری از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) سه دانه خرمای رطب را جوید و پس از آنکه خوب آن را جوید و با لعاب دهانش آمیخته شد اندکی از آن را در دهان کودک نهاد و کامش را با آن برداشت، نوزاد با اشتها شروع به مکیدن کرد و پیامبر می فرمود نشانی از دوست داشتن انصار خرما راست.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از محمد بن موسی بن ابی عبدالله، از عبدالله بن عبدالله بن ابی طلحة از گفته انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * مادرم ام سلیم برادرم عبدالله بن ابی طلحه را در پایان شب به دنیا آورد، ابوظلحه گفت تا از خواب برنخاسته ام کام کودک را برندارید و کاری انجام ندهید، گوید چون ام سلیم شب را به روز

آورد نوزاد را شست و او را همراه من به حضور پیامبر (ص) فرستاد و به من گفت برادرت را به حضور رسول خدا ببر، انس می‌گوید او را پیش آن حضرت بردم ایشان در حالی که ازاری بر تن و ماله بی در دست داشت ایستاده بود، از من پرسید انس این چیست؟ گفتم برادرم است که مادرم او را به حضور شما فرستاده است، آن حضرت کودک را گرفت و یک دانه خرما خواست و آن را جوید و نرم کرد و کام کودک را با آن برداشت و کودک با اشتیاق شروع به مکیدن کرد. پیامبر (ص) خندید و فرمود نمودار دوست داشتن انصار خرما راست.

سعید بن منصور از ابوالاحوص از سعید بن مسروق از گفته عباية بن رفاعه ما را خبر داد که می‌گفته است * ام انس همسر ابوطلحه انصاری بود و برای او پسری آورد، کودک بیمار شد، ابوطلحه به حضور پیامبر رفت و پسرک مرد، مادر پیکر کودک را در پارچه پیچید، هنگامی که ابوطلحه برگشت پرسید پسر در چه حال است، گفت خوب است و برای شوهر خود میوه تازه آورد که از آن خورد پس از آن ام سلیم از شوهر خود تقاضای کام کرد و ابوطلحه با او هم‌بستر شد، و سپس ام سلیم به او گفت می‌بینی برخی از همسایگان ما چگونه رفتار می‌کنند، چیزی پیش آنان عاریه بوده است اینک که آن را از ایشان مطالبه می‌کنند از برگرداندن آن خودداری می‌ورزند، ابوطلحه گفت بسیار بد می‌کنند، ام سلیم گفت این مثلی است که برای تو زدم، پسر عاریه‌ی بود که خداوند ارزانی داشته بود و اینک آن را بازستده است، ابوطلحه گفت به خدا سوگند که امشب تو در صبر و شکیبایی مرا مغلوب نخواهی کرد. بامداد ابوطلحه به حضور پیامبر (ص) آمد و ایشان را آگاه کرد، به پیشگاه خداوند عرضه داشت «پروردگارا دیشب را برای آنان فرخنده بدار»، گوید ام سلیم برای ابوطلحه پسری دیگر آورد، عبايه می‌گفته است من هفت پسر از پسران همین پسر ابوطلحه را دیدم که همه‌شان فراگرفتن قرآن را ختم کرده بودند.^۱

أم حرام

او خواهر پدری و مادری أم سلیم است، او را عبادة بن صامت بن قیس بن اصرم بن فهر بن ثعلبة بن غنم بن عوف بن عمرو بن عوف بن خزرج او را به همسری گرفت که ام حرام برای

۱. ظاهراً نقل این موضوع با این همه سند و راویان برای بیان ارزش اعتماد و تسلیم به مشیت خداوند است.

او محمد را آورد، سپس عمرو بن قس بن زید بن سواد بن مالک بن غنم بن مالک بن نجار او را به همسری گرفت که برای او قیس و عبدالله را آورد. ام حرام مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرده است.

معن بن عیسی از مالک بن انس از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه از گفته انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * ام حرام - که خاله انس بوده است - همسر عباده بن صامت بوده است.

عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از یحیی بن سعید، از محمد بن یحیی بن حبان از انس بن مالک از گفته - خاله اش - ام حرام دختر ملحان ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) در خانه من خواب نیمروزی گزارد هنگامی که بیدار شد می خندید، گفتم ای رسول خدا پدر و مادرم فدایت باد از چه چیزی می خندی؟ فرمود «گروهی از امت من بر این دریا سوار می شوند و می نشینند همچون پادشاهان بر تختها» گفتم ای رسول خدا دعا فرما که خداوند مرا از ایشان قرار دهد، فرمود تو از آنان خواهی بود. ام حرام گوید پیامبر (ص) بار دیگر خوابید و چون بیدار شد می خندید گفتم ای رسول خدا از چه چیزی می خندی؟ همان سخن را بازگو فرمود، گفتم دعا فرمای که خداوند مرا از ایشان قرار دهد، فرمود تو از افراد نخست خواهی بود.^۱

گوید ام حرام همراه شوهرش عباده بن صامت به جهاد رفت قضا را ناقه ام حرام او را بر زمین افکند و درگذشت. عفان بن مسلم که راوی این موضوع است می گوید گمان می کنم که پیامبر (ص) فرموده اند بر پشت این دریا سوار می شوند.

سلیمان بن حرب از حماد بن زید از یحیی بن سعید از محمد بن یحیی بن حبان از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * ام حرام دختر ملحان از گفته رسول خدا همینگونه برای من نقل کرد. انس می افزوده است که قاطری را نزدیک آوردند تا ام حرام سوار شود، و چون سوار شد استر او را بر زمین افکند و گردنش شکست و درگذشت.

۱. ظاهراً مقصود رسول به شهادت است و جمله کنایه از غوطه خوردن در دریای خون و شهادت است.

أم عبدالله دختر ملحان

خواهر ام سلیم و ام حرام است، واقدی می گوید ام عبدالله مسلمان شده و با رسول خدا (ص) بیعت کرده است.

أم بردة

نامش خولة و دختر منذر بن زید بن لبید بن خدش بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است، مادرش زینب دختر سفیان بن قیس بن زعوراء بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. او را براء بن اوس بن جعد بن عوف بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار به همسری گرفت، ام برده مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است و او همان است که ابراهیم پسر رسول خدا را شیر داده است.

خولة

دختر قیس بن سکن بن قیس بن زعوراء بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار. مادرش ام خولة دختر سفیان بن قیس بن زعوراء بن حرام بن جندب از خاندان عدی بن نجار است. خولة را هشام بن عامر بن امیة بن زید بن حسحاس بن مالک از خاندان عدی بن نجار به همسری گرفت، خولة مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

از بانوان خاندان دینار بن نجار

سُعَيْدَة

کنیه اش ام رباع و دختر عبد عمرو بن مسعود بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار بن نجار است.

مادرش سمیراء دختر قیس بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار است. او را ابوئیسر پسر کعب بن عمرو بن عبادة بن عمرو بن سواد بن غنم از خاندان سلمه خزرج به همسری گرفت و سپس کعب بن زید بن قیس بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار با او ازدواج کرد که برای او پسری به نام عبدالله و دختری به نام جمیله آورد. ام رباع مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است. او خواهر پدري و مادري نعمان و ضحاک پسران عبد عمرو است که هر دو در جنگ بدر شرکت کرده‌اند.

مَدُوس

دختر قطبة بن عبد عمرو بن مسعود بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار بن نجار. مادرش عميرة دختر قرط بن خنساء بن سنان بن عبید بن عدی از خاندان سلمه است. نخست عماره پسر حباب بن سعد بن قیس بن عمرو بن زید بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار او را به همسری گرفت که برای او ابو عمرو را آورد. سپس عبدالله بن کعب بن زید بن قیس بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار با او ازدواج کرد که برای او عتبه و أم سعد را آورد و پس از آن عبدالله پسر ابوسلیط أسیره بن عمرو بن قیس بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار با او ازدواج کرد و مندوس برای او مروان را زایید. مندوس مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

هَزِيلَة

دختر سعید بن سهیل بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار، او را شبات پسر خدیج بن اوس بن قراقر بن ضحیان که هم پیمان خاندان حرام بوده به همسری گرفته است. هزيلة مسلمان شد و با رسول خدا (ص) بیعت کرد.

سَمِيرَاء

دختر قیس بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار، مادرش سلمی دختر اسود

بن حرام بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است. عبد عمرو بن مسعود بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار بن نجار با او ازدواج کرد و سمیراء برای او نعمان و ضحاک را زاید که هر دو در جنگ بدر شرکت کردند و پسر دیگری به نام قطبه که در جنگ بثر معونه شهید شد و دختری به نام ام رباع که از بیعت کنندگان با رسول خدا بوده است، سپس حارث بن ثعلبة بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار بن نجار سمیرا را به همسری گرفت که برای او پسری به نام سلم آورد که در جنگ بدر شرکت کرد و در جنگ احد شهید شد و دختری به نام ام حارث آورد که از بیعت کنندگان با رسول خدا بوده است. سمیراء مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

ام حارث

دختر حارث بن ثعلبة است و مادرش سُمَیرا دختر قیس بن مالک است. ام حارث را عمرو بن غزیه بن عمرو بن ثعلبة بن خنساء بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مازن بن نجار به همسری گرفت که برای او حارث و عبدالرحمان را آورد، سپس حارث بن خزیمه بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثه بن دینار بن نجار با او ازدواج کرد که سهمیه را برای او آورد. ام حارث مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

از بانوان خاندان مالک بن نجار

فارعة

او همان فریعة دختر زرارة بن عدس بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار است. مادرش سعاد دختر رافع بن معاویة بن عبید بن ابجر بن عوف بن حارث بن خزرج است، فارعه خواهر تنی ابوامامه اسعد بن زراره است که از نقیبان انصار بوده است.

فارعه را قیس بن فهد بن قیس بن ثعلبة بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار به

همسری گرفت، فارعه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

زُغَبِيَّة^۱

دختر زراره خواهر پدری و مادری فارعه است. او را غُرد که همان خالد بن حسحاس بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است به همسری گرفت. زُغَبِيَّة مسلمان شده و بیعت کرده است.

حَبِيْبَة

دختر اسعد بن زرارة بن عدس بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار است، مادرش عمیره دختر سهل بن ثعلبة بن حارث بن زید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار است، حبیبه را سهل بن حنیف بن واهب بن عَکَّیم بن ثعلبة بن حارث بن مجدعة بن عمرو بن حنش بن عوف بن عمرو بن عوف از قبیله اوس به همسری گرفت که برای او ابوامامة پسر سهل بن حنیف را آورد، سهل نوزاد را به حضور رسول خدا آورد و گفت او را نامگذاری فرمای، پیامبر(ص) او را سهل نام نهاد و کنیه ابوامامه داد، حبیبه مسلمان شد و بیعت کرد.

کَبِشَة

دختر اسعد بن زراره خواهر پدری و مادری حبیبه است، او را عبدالله بن ابی حبیبه بن ازعر بن زید بن عطف بن ضبیعه بن زید از خاندان عمرو بن عوف به همسری گرفت او را که کوچکترین دختران اسعد بن زراره بود پیامبر(ص) به ازدواج عبدالله بن ابی حبیبه درآورد، کبشه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

۱. به معنی موهای ظریف طلایی رنگ است.

فارعة

او همان فریعه است که خواهر تنی کبشه و حبیبه است. او بزرگترین دختران اسعد بن زراره بود و چون به بلوغ رسید نُبیط پسر جابر بن مالک بن عدی بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار از او خواستگاری کرد و پیامبر(ص) او را به ازدواج نُبیط درآورد. شبی که عروس را به خانه داماد می بردند نَبیط به آنان گفت چنین بگویید:

«پیش شما آمدم پیش شما آمدمیم خوشامدمان گوید تا خوشامدتان گوئیم و اگر گندم خوش رنگ و گندم گون نمی بود به سرزمین شما نمی آمدمیم و اگر زر سرخ نمی بود پیش شما نمی آمدمیم»^۱.

فارعه را به خانه نَبیط بردند او باردار شد و چون زایید پدر نوزاد او را به حضور پیامبر(ص) آورد و گفت او را نامگذاری فرمایید. رسول خدا او را عبدالملک نام نهاد و برای او آرزوی برکت فرمود. فارعه مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

عُمیرة

دختر مسعود بن زرارة بن عدس بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار، گفته اند مادرش بانویی از خاندان مخزوم قریش است. او را علقمه بن عمرو بن ثقف بن مالک بن مبدول از خاندان مالک نجار است. عمیره مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

سودة

دختر حارثة بن نعمان بن نفع بن زید بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار مادرش ام خالد دختر خالد بن یعیش بن قیس بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است.

۱. اتیناکم اتیناکم فحیونا نحییکم ولولا حنطة السمراء لم نخلل بوادیکم
و لولا الذهب الاحمر ما جئناکم

عبدالله بن ابی حرام بن قیس بن مالک بن کعب بن عبدالاشهل بن حارثة بن دینار بن نجار با سوده ازدواج کرد. سوده مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

عمرة

خواهر پدری و مادری سوده است. نخست او را قیس بن عمرو بن سهل بن ثعلبة بن حارث بن زید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار به همسری گرفت و پس از او عثمان بن سهل بن حنیف بن واهب بن عکیم بن ثعلبة بن حارث بن مجدعة بن عمرو بن حنش از خاندان عمرو بن عوف با عمره ازدواج کرد. عمره نیز مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

أم هشام دختر حارثة

او هم خواهر تنی عمره و سوده است. عمارة بن حبحاب بن سعد بن قیس بن عمرو بن زیدمناات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار با ام هشام ازدواج کرد، ام هشام مسلمان شد و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرد.

واقدی از عبدالرحمان بن محمد بن عبدالرحمان بن سعد بن زرارة از عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از یحیی بن عبدالله بن عبدالرحمان بن سعد بن زرارة از ام هشام ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) در محله ما و همراه ما زندگی می کرد و یک سال یا حدود یک سال تنور ما یکی بود.

عبدالله بن نمیر، از محمد بن اسحاق، از عبدالله بن ابی بکر، از یحیی بن عبدالله بن عبدالرحمان بن سعد بن زرارة از خود ام هشام دختر حارثة ما را خبر داد که می گفته است * یک سال یا یک سال و چندماه همراه رسول خدا بودیم و تنور ما و تنور آن حضرت یکی بود، و من سوره «ق» را فقط از زبان خود پیامبر آموختم که هر جمعه هنگامی که برای مردم خطبه می خواند آن سوره را تلاوت می فرمود. گوید عبدالله بن نمیر نام او را ام هاشم نوشته که اشتباه است و همان ام هشام درست است.

جعدة دختر عبید

بن ثعلبة بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار، مادرش رعاع دختر عدی بن سواد بن مالک بن غنم بن مالک بن نجار است. او را نعمان بن نفع بن زید بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار به همسری گرفت که برای او حارثة بن نعمان را آورد که در جنگ بدر شرکت کرده است. پس از او حباب بن ارقم بن عوف بن وهب بن عمرو بن عبد بن عوف بن غنم بن مالک بن نجار با جعدة ازدواج کرد که برای او پسری به نام حارث زایید. جعدة مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

عفراء

دختر عبید، خواهر پدري و مادري جعدة است. حارث بن رفاعه بن حارث بن سواد بن مالک بن غنم بن مالک بن نجار او را به همسری گرفت. عفراء برای او سه پسر به نامهای معاذ و معوذ و عوف^۱ آورد که هر سه در جنگ بدر شرکت کردند. عفراء مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد.

خولة

دختر عبید، او هم خواهر پدري و مادري جعدة است. صامت بن زید بن خلدة بن عامر بن زریق بن عامر از قبيلة خزرج با او ازدواج کرد که برای او معاویة را زایید، خوله هم مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

۱. نام این پسر را به صورت عوذ هم نوشته‌اند. به اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۵۳ مراجعه شود.

خولة

دختر قیس بن قهد بن قیس بن ثعلبة بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار. او همان خویله است که کنیه ام محمد داشته است، مادرش فریعه دختر زرارة بن عدس بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار است. خوله را حمزة بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی به همسری گرفت که برای او یعلی و عمارة و دو دختر آورد که آن دو دختر به بلوغ نرسیده درگذشتند، پس از حمزه، حنظلة بن نعمان بن عمرو بن مالک بن عامر بن عجلان بن عمرو بن عامر بن زریق او را به همسری گرفت که برای او پسری به نام محمد آورد. خوله هم مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

رُغِیْبَة

دختر سهل بن ثعلبة بن حارث بن زید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار. مادرش عمرة دختر مسعود بن قیس بن عمرو بن زید منات از خاندان مالک بن نجار است. رافع پسر ابو عمرو بن عائد بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار با او ازدواج کرد. رغبیه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

ام ربیع

دختر عبد بن نعمان بن وهب بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار. کُدیْم بن عدی بن حارثة بن عمرو بن زید منات بن عدی از خاندان نجار با او ازدواج کرد. ام ربیع هم مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

حبیبة

خواهر تنی رغبیه است.

هشام بن محمد از حماد بن زید از یحیی بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) می‌خواست با حبیبیه ازدواج فرماید، یحیی بن سعد می‌گفته است حبیبیه از عمه‌های من بود و چون پیامبر (ص) غیرت انصار را به یاد آورد از تصمیم خود منصرف شد و خوش نداشت که ایشان را ناراحت کند. ثابت بن قیس بن شماس بن مالک بن امر و القیس بن مالک بن ثعلبه از خاندان حارث قبیله خزرج با حبیبیه ازدواج کرد. حبیبیه مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

یزید بن هارون از یحیی بن سعید از عمره دختر عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است * حبیبیه دختر سهل را که دوشیزه بود ثابت بن قیس بن شماس به همسری گرفت، گوید پیامبر (ص) هم تصمیم داشت با او ازدواج کند. ثابت بن قیس او را کتک زد و حبیبیه سحرگاه بر در خانه پیامبر (ص) به شکایت آمد و گفت نه من و نه ثابت. پیامبر (ص) به ثابت فرمودند آنچه حبیبیه برای طلاق خود می‌دهد بگیر. گوید حبیبیه طلاق خلع گرفت و پیش خانواده خود در خانه نشست.

عالم بن فضل از حماد بن زید از یحیی بن سعید بن قیس بن عمرو بن سهل ما را خبر داد که می‌گفته است * حبیبیه دختر سهل همسر ثابت بن قیس بن شماس بود و ثابت تندخو بود، حبیبیه سپیده‌دمی بر در خانه پیامبر (ص) آمد و چون آن حضرت از خانه بیرون آمد او را دید و فرمود کیستی؟ گفت حبیبیه‌ام، فرمود چه کار داری؟ گفت نه من و نه ثابت. گوید در این هنگام ثابت هم آمد پیامبر به او فرمود چیزی از او بگیر - و طلاقش بده - حبیبیه گفت ای رسول خدا آنچه به من داده است موجود است. حبیبیه آن را برای ثابت فرستاد و پیش خانواده خود ماند، و سپس اُبی بن کعب او را به همسری گرفت، گوید پیامبر (ص) می‌خواست با حبیبیه ازدواج کند ولی به سبب غیرت انصار از آن کار منصرف شد و خوش نداشت که انصار را در مورد زنان ایشان ناراحت کند.

محمد بن عبدالله انصاری از ابان بن صمعه ما را خبر داد که می‌گفته است * از محمد بن سیرین که در زندان به دیدار ما و یزید بن ابوبکر آمد شنیدم که می‌گفت حبیبیه برای من نقل کرد که به خانه پیامبر رفته بوده است و چون رسول خدا به خانه آمده و نشسته‌اند فرموده‌اند هر زن و شوهر مسلمانی که سه کودک ایشان پیش از بلوغ درگذشته باشند به روز رستخیز آن سه کودک را می‌آورند و بر در بهشت متوقف می‌سازند و به آنان می‌گویند به بهشت درآید کودکان می‌گویند هرگز مگر اینکه پدر و مادرمان به بهشت درآیند. محمد بن

سیرین می افزود درست نفهمیدم که در بار دوم یا در بار سوم گفته می شود همراه پدر و مادرتان وارد بهشت شوید. در این هنگام عایشه همسر رسول خدا به زنی که آنجا بود گفت گفتار رسول خدا را شنیدی؟ گفت آری. محمد بن سعد در پی این حدیث می گوید محمد بن سیرین بدون اینکه نسب حبیبه را بگوید این حدیث را نقل کرده است و نمی دانیم آیا حبیبه دختر سهل است یا شخص دیگری.

عمیره دختر سهل

خواهر پدری حبیبه است. مادرش أمیمه دختر عمرو بن حارث بن قیس بن وقش بن ثعلبه بن طریف بن خزرج بن ساعده است. ابو امامه اسعد بن زرارة بن عدس بن عبید بن ثعلبه بن غنم بن مالک بن نجار او را به همسری گرفت که برای او سه دختر به نامهای فریعه، کبشه و حبیبه آورد و آنان و مادرشان عمیره مسلمان شدند و با پیامبر بیعت کردند.

رَمَلَة

کنیه اش ام ثابت و دختر حارث بن ثعلبه بن حارث بن زید بن ثعلبه بن غنم بن مالک بن نجار است. مادرش کبشه دختر ثابت بن نعمان بن حرام بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است. معاذ بن حارث بن رفاعه بن حارث بن سواد بن مالک بن غنم بن مالک بن نجار او را به همسری گرفت. رمله مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

رُبَيْع

دختر معوذ بن حارث بن رفاعه بن حارث بن سواد بن مالک بن غنم بن مالک بن نجار، مادرش ام یزید دختر قیس بن زعوراء بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار است. ایاس بن بُکَیر از خاندان لیث با او ازدواج کرد که برای او پسرش محمد را آورد، ربیع مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

موسی بن اسماعیل از حماد بن سلمه از ابو حسین خالد بن ذکوان ما را خبر داد که

می‌گفته است * به خانهٔ ربیع دختر معوذ بن عفرأ رفتیم. او برای ما گفت روز عروسی من رسول خدا (ص) به خانهٔ من آمد و همین جا نشست، دو کنیز این جا بودند که دایره می‌زدند و فضایل پدرم و دیگر افراد خانواده‌ام را که در جنگ بدر کشته شده بودند بیان می‌کردند و ضمن آن گفتند میان ما پیامبر بزرگواری است که می‌داند فردا چه اتفاق خواهد افتاد، حضرت ختمی مرتبت فرمودند این سخن را مگویید.

خالد بن مخلد، از اسحاق بن حازم از عبدالله بن محمد بن عقیل از گفتهٔ خود ربیع دختر معوذ بن عفرأ انصاری ما را خبر داد که می‌گفته است * به شوهرم گفتم در قبال دریافت همهٔ اموال من مرا طلاق خلع بده، پذیرفت. من همهٔ اموال خود غیر از چادرم را به او دادم، با این حال شوهرم از من به عثمان شکایت کرد. عثمان گفت باید آنچه را شرط شده است به او پرداخت و من چادرم را نیز به او دادم.^۱

یحیی بن عباد از فلیح بن سلیمان از عبدالله بن محمد بن عقیل از گفتهٔ خود ربیع دختر معوذ بن عفرأ ما را خبر داد که می‌گفته است * میان من و پسرعمویم که شوهرم بود بگو و مگویی صورت گرفت، من به او گفتم هرچه دارم از تو باشد و مرا طلاق خلع بده. گفت پذیرفتم، ربیع می‌گفته است به خدا سوگند همه چیز من حتی تشک زیراندازم را گرفت و من پیش عثمان که محاصره بود رفتم و موضوع را به او گفتم. او گفت شرط، شرط است و به پسرعمویم گفت هرچه از آن اوست بگیر حتی رشته‌یی را که موهای خود را با آن می‌بندد اگر می‌خواهی می‌توانی بگیری.

عمیره

دختر معوذ، خواهر پدر و مادری ربیع است، ابو حسن بن عبد عمرو که از خاندان مازن بن نجار بود او را به همسری گرفت که برای او سه پسر به نامهای عماره، عمرو، و سربه آورد، عمیره مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

۱. خوانندگان گرامی توجه داشته باشند که خداوند در قرآن ضمن آیهٔ ۲۳۷ سورهٔ دوم که در همین موارد است می‌فرماید: «ولا تسوا الفضل بینکم» فضیلت را میان خود به فراموشی مسپرید.

عمرة

دختر حزم بن زید بن لوذان بن عمرو بن عوف بن غنم بن مالک بن نجّار، او خواهر پدری و مادری عماره و عمرو و معمر پسران حزم است که مادرشان خالده دختر ابو انس بن سنان بن وهب بن لوذان از خاندان ساعده است، عمره را سعد بن ربیع بن عمرو بن ابوزهیر بن مالک از خاندان حارث بن خزرج به همسری گرفت. عمره مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

عمیره

دختر ربیع بن نعمان بن یساف بن نضلة بن عمرو بن عوف بن مالک بن نجّار، مادرش کنیزی است، عمیره مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد.

عمرة

دختر ابویوب خالد بن زید بن کلیب بن ثعلبة بن عبد مناف بن عبد عوف بن غنم بن مالک بن نجّار، مادرش ام ایوب دختر قیس بن سعد بن قیس بن عمرو بن امرؤ القیس از خاندان حارث بن خزرج است. او را صفوان بن اوس بن جابر بن قرط بن وهب بن کعب بن معاویة بن عمرو بن مالک بن نجّار به همسری گرفت که برای او خالد بن صفوان را آورد. عمرة مسلمان شد و با رسول خدا (ص) بیعت کرد.

کبشة

دختر ثابت بن منذر بن حرام بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجّار، مادرش سُحْطی دختر حارثه بن لوذان بن عبدود از خاندان ساعده است. او را عمرو بن محسن بن عمرو بن عتیک از خاندان مالک بن نجّار به همسری گرفت که برای او سه پسر به نامهای ثعلبه و ابوعمرة و ابوحبیبة آورد، پس از او حارث بن ثعلبة بن زید بن ثعلبة بن غنم

بن مالک بن نجار با او ازدواج کرد که برای او دختری به نام رمله که کنیه اش ام ثابت بود آورد و رمله با رسول خدا بیعت کرده است، سپس حارثه پسر نعمان بن نفع از خاندان مالک بن نجار با کبشه ازدواج کرد، کبشه دختر ثابت که خواهر پدری حسان بن ثابت است مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

لبنی

دختر ثابت خواهر تنی کبشه است، لبنی هم مسلمان شده و با حضرت ختمی مرتبت بیعت کرده است.

عمره اول

دختر مسعود بن قیس بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار. مادرش عمیره دختر عمرو بن حرام بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است، او را زید بن مالک بن عبدود بن کعب بن عبدالاشهل به همسری گرفت که برای او دو پسر به نامهای سعد و ثابت آورد و سعد از شرکت کنندگان در جنگ بدر است، عمره اول مسلمان شد و با پیامبر بیعت کرد.

عمره دوم

خواهر پدری و مادری عمره اول است، اوس بن زید بن اصرم بن زید بن ثعلبه بن غنم با عمره دوم ازدواج کرد که برای او پسری به نام مسعود که کنیه اش ابو محمد بود آورد. سپس سهل بن ثعلبه بن حارث بن زید از خاندان مالک بن نجار با او ازدواج کرد که برای او عمرو و رغیبه را آورد، عمره دوم هم مسلمان شده و بیعت کرده است.

عمره سوم

خواهر تنی عمره اول و دوم است، ثابت بن منذر بن حرام او را به همسری گرفت که برای او اُبی پسر ثابت را آورد، کنیه این پسر ابو شیخ بوده و در جنگ بدر شرکت کرده است او برادر پدیری حسان بن ثابت است، عمره سوم هم مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

عمره چهارم

او هم خواهر تنی ایشان است، او را عبادة پسر دُلَیم بن حارثة بن ابی حَزَیمه از خاندان ساعده به همسری گرفت که برای او سعد بن عبادة را آورد. عمره چهارم مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد، او به سال پنجم هجرت در ماه ربیع الاول که حضرت رسول در جنگ دومة الجندل بودند و سعد بن عبادة هم همراهشان بود درگذشت و هنگامی که پیامبر (ص) از آن جنگ برگشتند کنار آرامگاه عمره آمدند و برگور او نماز گزاردند - برای او آمرزش خواهی فرمودند.

عمره پنجم^۱

او هم خواهر تنی ایشان است. عمره پنجم مادر قیس بن عمرو نجاری است. عمره پنجم هم مسلمان شده و با رسول خدا (ص) بیعت کرده است.

ضباعة

دختر عمرو بن محصن بن عمرو بن عتیک بن عمرو بن مبدول و این مبدول همان عامر بن مالک بن نجار است. ضباعه خواهر مادری ثعلبة بن عمرو است که در جنگ بدر شرکت

۱. مشخص کردن افراد با شماره درخور توجه است.

کرده است و نیز خواهر مادری ابو عمرو بشیر است. مادرشان عمره دختر هزال بن عمرو بن قربوس است. عبید بن عمیر بن وهب بن عبدالاشهل بن حارثه بن دینار بن نجار او را به همسری گرفت. ضیاء مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

اُمّ ثابت

دختر ثعلبة بن عمرو بن محصن بن عمرو بن عتیک بن عمرو بن مبدول که این مبدول همان عامر بن مالک بن نجار است، مادرش کبشة دختر مالک بن قیس بن محارب بن ثعلبة بن مازن بن نجار است. علاء بن عمرو بن ربیع بن حارث بن عامر بن عمرو بن عوف بن غنم بن مالک بن نجار با او ازدواج کرده است. ام ثابت هم مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده است.

اُمّ سهل

که نامش را ام ثابت هم گفته‌اند دختر سهل بن عتیک بن نعمان بن عمرو بن عتیک بن عمرو بن مبدول است که این مبدول همان عامر بن مالک بن نجار است. مادرش اُمیمة دختر عقبه بن عمرو بن عدی بن زید بن چشم بن حارثه بن حارث است. سنان بن حارث بن علقمة بن عمرو بن ثقف که همان کعب بن مالک بن مبدول بن مالک بن نجار است با ام سهل ازدواج کرد که برای او فرزند آورد. سپس عبدالله بن زید بن عاصم بن عمرو بن عوف بن مبدول بن عمرو بن غنم بن مالک بن نجار با او ازدواج کرد. ام سهل مسلمان شده و با پیامبر بیعت کرده است.

اُمّ سعد

او همان کبشة دختر ثابت بن عتیک بن نعمان بن عمرو بن عتیک بن عمرو بن مبدول است و این مبدول همان عامر بن مالک بن نجار است. مادرش معاذه دختر انس بن قیس بن عبید بن زید بن معاویة بن عمرو بن مالک بن حارث است. یزید پسر ابو یسر کعب بن عمرو بن عباد

بن عمرو بن سواد از خاندان سلمه او را به همسری گرفت که برای او دو پسر به نامهای سعید و عبدالرحمان و دختری به نام ام کثیر آورد. کبشه مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

ام جمیل

دختر ابواخزم بن عتیق بن نعمان بن عمرو بن عتیق بن عمرو بن مبدول که این مبدول همان عامر بن مالک بن نجار است. مادرش دختر خباب بن ارت است، سعید بن عبید بن عمیر بن وهب بن عبدالاشهل بن حارثه بن دینار با او ازدواج کرد که برای او چهار پسر به نامهای عبدالله و خالد و جمیل و عبیده آورد. ام جمیل مسلمان شده و با رسول خدا بیعت کرده است.

ام سماک

نامش دُبَّیّه و دختر ثابت بن خالد بن نعمان بن خنساء بن عسیره بن عبد بن عوف بن غنم بن مالک بن نجار است، مادرش ادم دختر عمرو بن معاویه از خاندان مُرّة است. یزید بن ثابت بن ضحاک از خاندان مالک بن نجار او را به همسری گرفت که برای او عماره را آورد، ام سماک مسلمان شد و با رسول خدا بیعت کرد.

ام سلمه

نامش سعاد و دختر رافع بن ابی عمرو بن عائذ بن ثعلبه بن غنم بن مالک بن نجار است. مادرش رغیبه دختر سهل بن ثعلبه بن حارث از خاندان مالک بن نجار است. او را اسلم بن حریش بن عدی بن مجدعه بن حارثه بن حارث از قبیله اوس به همسری گرفت که برای او پسری به نام سلمه آورد که در جنگ بدر شرکت کرد. ام سلمه سعاد مسلمان شده و با رسول خدا(ص) بیعت کرده است.

ام خالد

دختر خالد بن یعیش بن قیس بن عمرو بن زید منات بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار، مادرش ام ثابت دختر ثابت بن خنساء بن عمرو بن مالک بن عدی از خاندان عدی بن نجار است. حارثه پسر نعمان بن نفع بن زید که از خاندان مالک بن نجار است او را به همسری گرفت و او برای حارثه دو پسر به نامهای عبدالله و عبدالرحمان و سه دختر به نامهای سوده، عمرة، ام هشام آورد.

ام خالد مسلمان شده و با رسول خدا(ص) بیعت کرده است.

ام سلیم

دختر خالد بن طعنة بن سحیم بن اسود بن حرام بن عمرو بن زید مناة بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است. او را قیس بن فهد که او هم از خاندان مالک بن نجار بود به همسری گرفت که برای او پسری به نام سلیم آورد، ام سلیم مسلمان شده و با پیامبر(ص) بیعت کرده است.

رُقِیَّة

دختر ثابت بن خالد بن نعمان و از خاندان نجار است، محمد بن عمر واقدی گفته است که او مسلمان شده و با پیامبر(ص) بیعت کرده است.

مادر زید

پسر عمرو بن حرام بن زید مناة بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار. محمد بن عمر واقدی چنین گفته است که او مسلمان شده و با رسول خدا(ص) بیعت کرده است و همو کسی است

که آن شتر نر را صاحب بوده است.^۱

اُمّ عَطِيَّة انصاری

او مسلمان شد و با پیامبر (ص) بیعت کرد و همراه ایشان در جنگها شرکت و از آن حضرت روایت کرده است.

یزید بن هارون و اسحاق بن یوسف ازرق و محمد بن عبدالله انصاری همگی از گفته هاشم بن حسان از گفته حفصه دختر سیرین از گفته خود ام عطیه ما را خبر دادند که می گفته است * همراه رسول خدا در هفت جنگ شرکت کردم و برای آنان غذا می پختم و چون به جنگ می پرداختند از بار و بنه آنان مراقبت و از بیماران پرستاری و زخمیان را زخم بندی و مداوا می کردم.

ابو معاویه ضریر، از عاصم احول، از حفصه از گفته ام عطیه ما را خبر داد که می گفته است * چون زینب دختر پیامبر (ص) درگذشت، رسول خدا ما را فرمود که او را به شماره های فرد غسل دهید سه بار یا پنج بار در آب غسل پنجم کافور فراوان یا مقداری کافور بیفزایید و چون از غسل او آسوده شدید مرا آگاه کنید. گوید چون زینب را غسل دادیم و پیامبر (ص) را آگاه ساختیم پیراهن خویش را به ما داد و فرمود نخست همین پارچه را بر او بپوشانید که پیوسته به پوستش باشد.^۲

یزید بن هارون و اسحاق ازرق و روح بن عبادة از هاشم بن حسان از گفته حفصه ما را خبر دادند که می گفته است * ام عطیه برایم نقل کرد که یکی از دختران رسول خدا درگذشت. پیامبر ما را فرمان داد که او را به شماره های فرد غسل دهید سه بار یا پنج بار و اگر لازم دانستید بیشتر از این غسل دهید. پیکرش را با آب و سدر بشوید و در غسل آخر کافور فراوان یا مقداری کافور بیفزایید و چون از آن آسوده شدید مرا آگاه کنید. گوید ایشان را از پایان یافتن غسل آگاه ساختیم پیراهن خود یا پیراهنی را پیش ما افکند و فرمود

۱. آیا مقصود همان بانویی است که به روز جنگ احد جنازه شوهر و پسر و برادر خود را بر شتری بار کرده و آهنگ مدینه داشت و گفتگوی او و عایشه همسر رسول خدا را وافدی در مغازی، ص ۱۹۱ ترجمه آن آورده است؟ یا مورد دیگری است به هر حال بر بنده روشن نشد، می بینید که محمد بن سعد هم با تردید نقل کرده است.

۲. ضمن شرح حال حضرت زینب دختر رسول خدا (ص) که در همین جلد چاپ شده است این روایات نقل شده است.

نخست او را در این پارچه کفن کنید به گونه‌یی که پیوسته به پیکرش باشد. یزید بن هارون در حدیث خود این را فروده است که ام عطیه می‌گفته است: * موهای سر زینب را سه‌دسته کردیم و تاب دادیم دو دسته موهای زلفهایش و یک دسته موهای جلو سرش و به پشت سرش برگرداندیم.

اسحاق ازرق ضمن حدیث خود می‌گفته است مقصود از پیراهن ازار بوده است. ابو عاصم ضحاک بن مخلد نبیل از گفته ابو جراح و جابر بن صبح از گفته ام شراحیل کنیز ام عطیه ما را خبر داد که می‌گفته است * علی علیه‌السلام گاهی در خانه ام عطیه خواب نیمروزی می‌کرد و من موهای زیر بغل او را می‌زدودم و از ماده گیاهی ورس استفاده می‌کردم - موهای زیر بغل او را که با ماده ورس رنگ شده بود می‌زدودم. محمد بن عمر واقدی می‌گوید، ام عطیه در جنگ خیبر همراه رسول خدا بوده است.

خنساء دختر خدام انصاری

مسلمان شده و بیعت کرده و از رسول خدا (ص) روایت کرده است. وکیع بن جراح و فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی از سفیان از ابو حویرث زرقی از گفته نافع بن جبیر ما را خبر دادند که می‌گفته است * خنساء دختر خدام بیوه شد، پدرش او را به همسری کسی داد که خنساء خوش نمی‌داشت، او به حضور پیامبر آمد و گفت پدرم خودسرانه و بدون اینکه مرا آگاه کند من را به همسری مردی درآورده است. پیامبر فرمودند او را در این باره اختیار و حقی نیست با هرکس که می‌خواهی ازدواج کن. فضل بن دکین در پی سخن خود افزوده است که پیامبر ازدواج او را باطل کرد و او به همسری ابولبابه بن عبدالمنذر درآمد.

معن بن عیسی، از مالک بن انس، از عبدالرحمان بن قاسم از پدرش از گفته عبدالرحمان و مجمع پسران یزید بن جاریه انصاری از گفته خود خنساء دختر خدام انصاری ما را خبر داد که می‌گفته است * پدرش او را که بیوه بوده به همسری مردی درآورده است. خنساء که آن ازدواج را خوش نمی‌داشته به حضور پیامبر آمده است و آن حضرت ازدواج او را باطل کرده و گویا به پدرش فرموده است تو را درباره ازدواج او اختیاری نیست.

احمد بن حُمَیدِ عبدی از معمر از سعید بن عبدالرحمان جَحْثِی ما را خبر داد که می‌گفته است * بانویی به نام خنساء دختر خدام همسر انیس بن قتاده انصاری بود، انیس در جنگ احد شهید شد. پدر خنساء او را به همسری مردی درآورد، خنساء به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت پدرم مرا به همسری مردی درآورده است و من عموی فرزندانم را برای ازدواج دوست‌تر می‌دارم. پیامبر (ص) اختیار ازدواج او را برعهده خودش قرار داد.^۱

ام ورقه دختر عبدالله بن حارث

او مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت و از آن حضرت روایت کرده است. فضل بن دکین، از گفته ولید بن عبدالله بن جمیع روایتی را از گفته مادر بزرگ خود برای ما نقل کرد که می‌گفته است از ام ورقه دختر عبدالله بن حارث نقل می‌کند. پیامبر (ص) به دیدار ام ورقه می‌رفته‌اند و او را شهید می‌نامیده‌اند. او گاهی قرآن را جمع می‌کرده است - می‌نوشته است - گوید هنگامی که پیامبر (ص) آهنگ بدر فرمود ام ورقه به ایشان گفت آیا اجازه می‌فرمایید که همراه شما بیایم تا زخمیان را مداوا و بیماران را پرستاری کنم؟ شاید خداوند شهادت را بهره من قرار دهد، فرمود خداوند شهادت را بهره تو قرار خواهد داد و او را شهیده می‌نامید. پیامبر (ص) او را فرمان داده بود که برای زنهایی که در خانه او ساکن بودند پیشنهادی کند و او چنان می‌کرد و اذان‌گویی داشت. سرانجام به روزگار حکومت عمر غلام و کنیز ام ورقه که آزادی آن دو را به مرگ خود موکول کرده بود بر او حمله بردند و با گرفتن دهان و گلویش او را کشتند، و گفته شده است که غلام و کنیز ام ورقه او را کشته و سپس گریخته‌اند و هر دو را گرفتند و آوردند و عمر آن دو را بر دار کشید و آنان نخستین کسان بودند که در مدینه به دار زده شدند، عمر گفت صدق گفتار پیامبر (ص) آشکار شد که می‌فرمود بیایید به دیدار شهیده برویم.

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که اجازه پدر در مورد دختر بیوه‌اش لازم نیست. با توجه به کهن بودن کتاب طبقات ابن روایت و روایت مربوط به تسمیه دختر و هب از لحاظ فقهی قابل توجه است.

تمیمه دختر وهب

معن بن عیسی از مالک بن انس از مسور بن رفاعه قرظی از گفته زبیر بن عبدالرحمان بن زبیر ما را خبر داد که می‌گفته است * رفاعه بن سموال به روزگار پیامبر (ص) همسر خود تمیمه دختر وهب را سه‌بار طلاق داد، عبدالرحمان پسر زبیر او را به همسری گرفت و از او بدون هم‌بستر شدن جدا شد. در این هنگام رفاعه که همسر نخست تمیمه بود و او را سه‌طلاقه کرده بود خواست با او ازدواج کند و این موضوع را با پیامبر (ص) در میان گذاشت. رسول خدا او را از آن کار بازداشت و فرمود آن زن تا با شوهر دوم خود هم‌بستر نشود برای تو حلال نخواهد بود.

ام مبشر انصاری

در یکی از حدیث‌ها او را ام بشیر گفته‌اند که این هردو یکی است. او همسر زید بن حارثه بوده است که مسلمان شده و با پیامبر (ص) بیعت کرده و از ایشان روایت نقل کرده است و جابر بن عبدالله انصاری از گفته ام مبشر روایت کرده است.

محمد بن عبید طنافسی از اعمش از ابوسفیان از جابر بن عبدالله از ام بشیر انصاری ما را خبر داد که می‌گفته است * در نخلستان خود بودم پیامبر (ص) آمد و پرسید این خرما بن‌ها را چه کسی کاشته است مسلمان بوده یا کافر؟ گفتم مسلمان بوده است، فرمود هر مسلمان که درخت باروری بکارد یا کشتی بکارد هر انسان و پرنده و جانوری که از آن بخورد و بهره‌مند شود برای آن مسلمان پاداش صدقه خواهد بود.

حجاج بن محمد از ابن جریج از ابوزبیر ما را خبر داد که می‌گفته است * از جابر بن عبدالله شنیدم که می‌گفت ام مبشر مرا خبر داد و گفت در حضور حفصه از پیامبر (ص) شنیدم می‌فرمود به خواست خداوند هیچ‌یک از اصحاب شجره که زیر آن درخت بیعت کرده‌اند وارد جهنم نخواهد شد، حفصه گفت ای رسول خدا این چنین نیست. پیامبر (ص) بر حفصه روی ترش کرد، حفصه گفت قرآن می‌گوید «هیچکس از شما نیست مگر اینکه به دوزخ وارد خواهد شد». پیامبر فرمود خداوند پس از آن فرموده است «سپس آنانی را که

پرهیزگار بوده‌اند نجات می‌دهیم و ستمکاران را درحالی‌که به زانو درآمده‌اند در آن رها می‌سازیم»^۱

ام‌علاء انصاری

مسلمان شده و با رسول خدا بیعت و از ایشان روایت کرده است و هموست که می‌گوید انصار برای پذیرفتن مهاجران چندان هم چشمی کردند که ناچار از قرعه کشی شدند، عثمان بن مظعون به قید قرعه نصیب ما شد، ام‌علاء در جنگ خیبر همراه پیامبر بوده است.

عمه حصین بن محسن

یعلی بن عبید طنافسی از یحیی بن سعید از بشیر بن یسار از حصین بن محسن از گفته عمه‌اش ما را خبر داد که می‌گفته است * برای کاری به حضور پیامبر رفته است و چون کار خود را انجام داده است آن حضرت از او پرسیده‌اند آیا شوهر داری؟ گفته است آری. پیامبر پرسیده‌اند رفتارت با او چگونه است؟ گفته است هیچ کوتاهی نمی‌کنم مگر آن‌که توان آن را نداشته باشم. رسول خدا فرموده است سخت مواظب باش و بنگر که رفتارت با او چگونه است که او بهشت و دوزخ تو است.

أم بجید

ابوولید هشام طیالسی از گفته لیث بن سعد از سعید بن ابی سعید از عبدالرحمان بن بجید از گفته مادر بزرگش ام‌بجید که از بانوان بیعت‌کننده با رسول خدا (ص) بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است * به پیامبر گفتم گاه فقیری بر در خانه‌ام می‌آید و من چیزی که به او بدهم ندارم و نمی‌یابم. فرمود اگر چیزی جز پاچه سوخته‌ی نمی‌یابی همان را در دست او بگذار. عفان بن مسلم از حماد بن سلمه از محمد بن اسحاق از سعید بن ابی سعید از

۱. آیات ۷۱ و ۷۲، سوره نوزدهم - مریم و برای آگاهی بیشتر به تفاسیر مراجعه شود که روایات دیگری هم در این باره نقل کرده‌اند.

عبدالرحمان بن بجید از گفته ام بجید ما را خبر داد که می گفته است: * رسول خدا (ص) در محله عمرو بن عوف به دیدار ما می آمد من در کاسه‌یی شربت آمیخته با آرد تف داده فراهم می آوردم و چون می آمد به آن حضرت می دادم، ام بجید می گوید به پیامبر گفتم ای رسول خدا! گاهی فقیری پیش من می آید و من چیزی را در خور او نمی بینم. فرمود هر چند پاچه سوخته‌یی باشد در دست او بگذار.^۱

ام هانی انصاری

حسن بن موسی از ابن لهیعه ما را خبر داد که می گفته است: * ابواسود محمد بن عبدالرحمان بن نوفل می گفته است از ذره دختر معاذ شنیده است که از ام هانی روایت می کرده که او از حضرت ختمی مرتبت پرسیده است که آیا پس از مرگ به دیدار یکدیگر می رویم و برخی از ما برخی دیگر را می بینیم؟ پیامبر فرموده است «ارواح همچون پرندگانی بر شاخه‌های درخت خواهند بود و چون روز رستخیز فرا رسد هر جانی به پیکر خویش باز می گردد».

حواء

او مادر بزرگ عمرو بن معاذ انصاری است. سعید بن منصور از حفص بن میسره از زید بن اسلم از عمرو بن معاذ انصاری از گفته مادر بزرگش حواء ما را خبر داد که می گفته است: * از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود «هر چند با پاچه سوخته‌یی فقیر را بهره مند سازید».

۱. بدیهی است که منظور از این روایات تشویق به نومیدن کردن فقیر است. ظَلْف که در متن عربی است به معنای شُم چارپایان است که به قرینه مجاورت و با تسامح به پاچه ترجمه شد.

نام بانوانی که از حضرت ختمی مرتبت روایت نکرده‌اند و از همسران آن حضرت و جز ایشان روایت کرده‌اند

زینب دختر ابوسلمه

بن عبدالاسد بن هلال بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است. مادرش ام سلمه دختر ابوامیه بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است که همسر رسول خداست.

زینب را عبدالله بن زمعه بن اسود بن مطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی به همسری گرفت و زینب برای او فرزندان به نامهای عبدالرحمان، یزید، وهب، ابوسلمه، کبیر، ابوعبیده، قریبه، ام کلثوم و ام سلمه آورد. اسماء دختر ابوبکر صدیق زینب را شیر داده است، نام زینب در آغاز بره بوده و پیامبر(ص) آن را به زینب تغییر داده‌اند. زینب از گفته مادر خود روایت کرده است و عروه بن زبیر از زینب که خواهر رضاعی او بوده است روایت کرده است.

ابوولید هشام طیالسی، از لیث بن سعد، از یزید بن ابی حبیب، از محمد بن عمرو بن عطاء ما را خبر داد که می‌گفته است: * دخترم را بره نام نهادم، زینب دختر ابوسلمه به من گفت پیامبر(ص) از این نام نهی فرموده‌اند و افزود که نام نخستین خود من بره بوده و پیامبر فرموده‌اند «خودتان را به خوبی مستایید که خداوند به نیکان شما آگاه‌تر است»^۱ پرسیده‌اند او را چه نام نهیم؟ فرموده است زینب.

معن بن عیسی از مالک بن انس از محمد بن ابی حرمه وابسته و آزادکرده عبدالرحمان بن ابی سفیان بن حویطب ما را خبر داد که می‌گفته است: * زینب دختر ابوسلمه به هنگام فرمان‌روایی طارق بر مردم درگذشت. پس از نماز صبح جنازه زینب را آوردند و کنار بقیع نهادند، طارق^۲ معمولاً صبح بسیار زود که هنوز هوا تاریک بود بیرون می‌آمد.

۱. گفتار حضرت ختمی مرتبت برگرفته از آیه ۳۲ سوره والنجم است که می‌فرماید «فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی».

۲. مقصود طارق بن عمرو برده آزادکرده عثمان و از امیران خون‌ریز است که در سال ۷۲ از سوی عبدالملک بن مروان فرمان‌روای مدینه بوده است. به معجم‌الاسرات، ص ۳۵ زامباور و الاعلام، ج ۳، ص ۳۱۴ مراجعه فرمایند.

ابن ابی حرمه می گوید شنیدم که عبدالله بن عمر به خویشاوندان زینب می گفت یا هم اکنون بر جنازه خود نماز بگذارید وگرنه صبر کنید تا آفتاب بر آید.

أم کلثوم دختر ابی بکر

بن ابی قحافة بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم، مادرش حبیبه دختر خارجه بن زید بن ابی زهیر بن مالک بن امر و القیس بن مالک اغر بن ثعلبه بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج است.

ام کلثوم را طلحه بن عبیدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم به همسری گرفت و زینب برای او پسری به نام زکریاء و پسر دیگری به نام یوسف آورد که در کودکی درگذشت و دختری به نام عایشه، شوهرش طلحه بن عبیدالله در جنگ جمل کشته شد.

اسحاق بن یوسف، از عبدالملک، از عطاء ما را خبر داد که می گفته است * عایشه دختر ابوبکر خواهر خود ام کلثوم را درحالی که هنوز در عده طلحه بود با خود به مکه برد. سلیمان بن حرب از جریر بن حازم از عطاء ما را خبر داد که می گفته است * عایشه به همراه خواهر خود ام کلثوم درحالی که هنوز در عده وفات طلحه بود حج گزارد.^۱

سلیمان بن حرب از حماد بن زید ما را خبر داد که می گفته است * شنیدم که چون ایوب این حدیث را نقل کرد جریر بن حازم از او پرسید این کار چگونه است؟ ایوب پاسخ داد عایشه خواهرش را به وطنش برده است.

محمد بن عمر واقدی می گوید پس از مرگ طلحه، ام کلثوم به همسری عبدالرحمان بن عبدالله بن ابی ربیع بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم درآمد و برای او دو پسر به نامهای ابراهیم احول و موسی و دو دختر به نامهای ام حمید و ام عثمان آورد، گوید عایشه همسر رسول خدا سالم پسر عبدالله بن عمر را پیش ام کلثوم فرستاد تا او را شیر دهد و سالم بتواند پیش ام کلثوم آمدوشد کند - به او محرم شود - ام کلثوم سه بار او را شیر داد و سپس بیمار شد.

۱. کشته شدن طلحه در جمادی الآخره بوده است و عده همسرش در آغاز ذیقعده تمام بوده است و در این صورت این روایت قابل اعتناء نیست.

أم کلثوم

دختر علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی است. مادرش فاطمه دختر رسول خداست و مادر فاطمه خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است.

ام کلثوم را درحالی که هنوز دوشیزه‌یی نابالغ بود عمر بن خطاب به همسری گرفت و او تا هنگام کشته‌شدن عمر همسرش بود و برای او پسری به نام زید و دختری به نام رقیه آورد.^۱

پس از مرگ عمر ام کلثوم را عون بن جعفر بن ابی طالب بن عبدالمطلب به همسری گرفت و درگذشت و پس از مرگ عون برادرش محمد بن جعفر او را به همسری گرفت و او هم درگذشت. پس از مرگ محمد و رحلت زینب دختر علی علیهماالسلام عبدالله بن جعفر ام کلثوم را به همسری گرفت. ام کلثوم می‌گفته است من از اسماء دختر عمیس آزرم دارم که دو پسرش در خانه من درگذشتند و بر این سومی بیمناکم. ام کلثوم درحالی که همسر عبدالله بن جعفر بود درگذشت و برای هیچیک از این برادران فرزند نیاورد.^۲

انس بن عیاض لثی از جعفر بن محمد (ع) از پدرش ما را خبر داد که می‌فرموده است * عمر بن خطاب ام کلثوم دختر علی (ع) را از او خواستگاری کرد، علی فرمود من دختران خود را برای پسران برادرم جعفر نگه داشته‌ام، عمر گفت او را به ازدواج من درآور به خدا سوگند بر روی زمین مردی یافت نمی‌شود که به اندازه من در خوش رفتاری با او باشد. علی فرمود این کار را انجام می‌دهم، عمر خود را به انجمن مهاجران که میان قبر و منبر رسول خدا می‌نشستند رساند و چنان بود که علی و عثمان و زبیر و طلحه و عبدالرحمان بن عوف آن جا می‌نشستند و هرگاه خبری از اطراف می‌رسید عمر پیش ایشان می‌آمد و به آنان گزارش می‌داد و رایزنی می‌کرد. آن روز عمر پیش آنان رفت و گفت مرا به ازدواجم

۱. موضوع این ازدواج از دبرباز مورد تردید بوده است. لطفاً به کتابی که مرحوم شیخ محمد جواد بلاغی به نام تزویج ام کلثوم تألیف کرده و چاپ شده است و به الذریعه، ج ۴، ص ۱۷۲ مرحوم آقابزرگ نهرانی مراجعه فرمایید.
 ۲. آیا اسماء دختر عمیس تا سال شصت و یکم زنده بوده است؟ هرچند منابع درباره سال مرگ او چیزی نوشته‌اند ولی زرکلی در الاعلام مرگ او را حدود سال چهل نوشته است.

شادباش بگویید، پرسیدند ای امیر مؤمنان عروس کیست؟ گفت دختر علی بن ابی طالب و سپس موضوع را به آنان خبر داد و گفت «رسول خدا(ص) فرمود به روز رستخیز هر پیوند نسبی و سببی گسسته خواهد شد جز پیوند نسبی و سببی با من» من که مصاحبت با او را داشته‌ام دوست می‌داشتم که این پیوند هم صورت گیرد.

وکیع بن جراح از هشام بن سعد از عطاء خراسانی ما را خبر داد که می‌گفته است * عمر بن خطاب مهریه‌ام کلثوم دختر علی(ع) را چهل هزار درم قرار داد.

واقعی و جز او گفته‌اند که چون عمر بن خطاب ام کلثوم را از علی(ع) خواستگاری کرد، علی پاسخ داد که ای امیر مؤمنان! او هنوز کودک است، عمر گفت به خدا سوگند بهانه و درد تو این نیست و خود می‌دانیم که چه دردی داری.^۱ علی(ع) دستور داد دخترک را آماده سازند و پارچه‌یی را درهم پیچید و به دختر خود فرمود این پارچه را پیش امیر مؤمنان ببر و بگو پدرم مرا فرستاده و سلامت رسانده است و می‌گوید اگر این پارچه را می‌پسندی نگهدار و اگر نمی‌پسندی آن را برگردان، چون ام کلثوم پیش عمر آمد عمر گفت خداوند تو و پدرت را فرخنده دارد آری بسیار راضی شدیم. ام کلثوم پیش پدر برگشت و گفت او پارچه را نگشود و به چیزی جز من نظر نیفکند. علی(ع) او را به همسری عمر داد و ام کلثوم برای عمر پسری به نام زید آورد.

وکیع بن جراح، از اسماعیل بن ابی خالد، از عامر ما را خبر داد که می‌گفته است * ام کلثوم دختر علی(ع) و پسرش زید بن عمر با یکدیگر درگذشتند. عبدالله بن عمر درحالی که جنازه زید را نزدیکتر خود قرار داد و جنازه‌ام کلثوم را به سوی قبله قرار داد بر آن دو نماز گزارد و چهار تکبیر گفت.

عبیدالله بن موسی، از اسرائیل از ابو حصین از عامر از ابن عمر ما را خبر داد که می‌گفته است * بر جنازه‌ام کلثوم دختر علی(ع) و جنازه‌ پسرش زید نماز گزارده و پیکر زید را نزدیکتر به خود نهاده است و بر آنان چهار تکبیر گفته است.

وکیع بن جراح از زید بن حبیب از شعبی هم همینگونه روایت می‌کند و افزوده است که حسن و حسین و محمد پسران علی(ع) و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر هم پشت سر ابن عمر بودند.

۱. جای شگفتی است که عمر ضمن خواستگاری این‌گونه تهدید می‌کند و تعریض می‌زند، پس به هنگام خشم چگونه بوده است؟!.

عبیدالله بن موسی، از اسرائیل از جابر از عامر از عبدالله بن عمر ما را خبر داد که می‌گفته است * درحالی که حسن و حسین پشت سرش بوده‌اند بر جنازه زید پسر عمر بن خطاب چهار تکبیر گفته است و اگر می‌دانست بهتر است که بر شمار تکبیر بیفزاید می‌افزود.^۱ عبدالله بن موسی، از اسرائیل، از سدی از عبدالله بهی ما را خبر داد که می‌گفته است * ابن عمر را دیدم درحالی که جنازه زید بن عمر را نزدیک تر به خود نهاده بود بر جنازه او و مادرش ام کلثوم نماز گزارد و حسن و حسین هم حاضر بودند.

وکیع بن جراح از حماد بن سلمه از عمار بن ابی عمار آزاد کرده و وابسته بنی هاشم ما را خبر داد که می‌گفته است * من در آن روز حاضر بودم سعید بن عاص که امیر مدینه بود بر جنازه آن دو نماز گزارد درحالی که هشتاد تن از اصحاب رسول خدا پشت سرش بودند.

جعفر بن عون بن جریج از نافع ما را خبر داد که می‌گفت جنازه ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب (ع) را که همسر عمر بن خطاب بود و پسرش به نام زید را بر زمین نهادند و امیر مردم مدینه در آن هنگام سعید بن عاص بود.

عبدالله بن نمیر از اسماعیل بن ابی خالد از عامر ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالله بن عمر بر جنازه برادر خود زید و مادرش که ام کلثوم دختر علی (ع) بود نماز گزارد، گوید هر دو جنازه را بر یک تخته نهاده بودند و جنازه مرد به نمازگزار نزدیک تر بود.

زینب

دختر علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصَی، مادرش فاطمه دختر حضرت ختمی مرتبت است، او را پسرعمویش عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بن عبدالمطلب به همسری گرفت که برای او پسرانی به نامهای علی و عون اکبر و عباس و محمد و دختری به نام ام کلثوم آورد.

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیك از ابن ابی ذئب از گفته عبدالرحمان بن مهران ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالله بن جعفر بن ابی طالب که زینب دختر علی (ع) را به

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که شمار تکبیر بر جنازه از موارد اختلاف میان شیعه و سنی است و برای آگاهی بیشتر باید به کتاب‌های خلاف از جمله به خلاف شیخ طوسی مراجعه کرد.

همسری داشت لیلی دختر مسعود را که همسر علی (ع) بود - پس از رحلت آن حضرت - به همسری گرفت و این دو بانو را در یک زمان با هم به همسری می‌داشت.^۱

فاطمة

دختر علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، مادرش کنیزی بوده است. او را محمد بن ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب به همسری گرفت که برای او دختری به نام حمیده آورد. سپس سعید بن اسود بن ابوبختری بن هشام بن حارث بن اسد بن عبدالعزی بن قصى او را به همسری گرفت که فاطمه برای او دو پسر به نامهای برزه و خالد آورد. پس از او منذر بن عبیده بن زبیر بن عوام فاطمه را به همسری گرفت که برای او دو پسر به نامهای عثمان و کبره آورد. فاطمه دختر علی (ع) عمری دراز یافته و از او روایت شده است.

فضل بن دکین، از حکم بن عبدالرحمان بن ابی نعیم ما را خبر داد که می‌گفته است * فاطمه دختر علی (ع) برای من حدیث نقل کرد و گفت پدرم از گفته حضرت رسول نقل می‌کرد که فرموده است «هرکس برده مسلمان و مؤمنی را آزاد کند خداوند در برابر هر عضو از اعضای آن برده عضوی از اعضای آزادکننده را از آتش محفوظ می‌دارد».

احمد بن عبدالله بن یونس، از زهیر، از عروة بن عبدالله بن قشیر ما را خبر داد که می‌گفته است * به حضور فاطمه دختر علی (ع) رفتم در هر دست او دو دستبند ضخیم و بر انگشتش انگشتری و برگردنش رشته‌یی از مهره دیدم، سبب آن را از او پرسیدم گفت زن نباید شبیه مردان باشد و در این مورد - به کاربردن زیور - زنها با مردان مقایسه نمی‌شوند. عبدالله بن جعفر رقی از عبدالله بن عمرو از عبدالکریم از عیسی بن عثمان ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش فاطمه دختر علی (ع) بودم مردی آمد و علی را ستود فاطمه مشتی خاکستر برداشت و بر چهره آن مرد پاشاند.

۱. این اختصار در شرح حال حضرت زینب درخور تأمل است. زینب سلام الله علیها از مادر بزرگوار خود و از اسماء بنت عمیس که مادر شوهر اوست روایاتی نقل فرموده است و محمد بن عمرو و عطاء بن سائب و فاطمه دختر امام حسین (ع) از او روایت کرده‌اند. به اعلام النساء، ج ۲، ص ۹۲ مراجعه فرمایید.

أم قثم

دختر عباس، در متن حدیث این چنین آمده است ولی ما برای عباس دختری موسوم به ام قثم نمی شناسیم.

اسباط بن محمد از ابراهیم بن اسماعیل انصاری از عبدالکریم از قثم از ام قثم دختر عباس ما را خبر داد که می گفته است * در حالی که بازی چهارده مهره می کردیم علی (ع) پیش ما آمد و فرمود این چه بازی است؟ گفتیم روزه داریم و دوست داریم با این بازی سرگرم باشیم. فرمود دوست می دارید کسی را بفرستم که برای شما گردو بخرد و گردو بازی بکنید و این کار را رها کنید؟ گفتم آری، گوید علی (ع) کسی را فرستاد که برای آنان گردو خرید و آن را رها کردند!

عائشة

دختر طلحة بن عبیدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم، مادرش ام کلثوم دختر ابوبکر صدیق است. نخست او را عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی بکر به همسری گرفت و سپس مصعب بن زبیر بن عوام با او ازدواج کرد و پس از کشته شدن مصعب عمر بن عبیدالله بن معمر بن عثمان تیمی او را به همسری گرفت. عایشه دختر طلحة گاهی از عایشه همسر رسول خدا روایت کرده است.

عائشة

دختر سعد بن ابی وقاص بن وهب بن عبدمناف بن زهرة، مادرش زین دختر حارث بن نعمان بن شراحیل بن جناب از قبیله قیس بن ثعلبة بن عکابه بن صعرب بن علی بن بکر بن وائل است. عایشه از پدر خود سعد و از تنی چند از همسران رسول خدا روایاتی نقل کرده است، از او

۱. ملاحظه فرمودید که خود محمد بن سعد می گوید برای عباس بن عبدالمطلب دختری به نام ام قثم نمی شناسد، چگونه حدیثی را که نمی تواند با حال بزرگمردی چون علی علیه السلام سازگار باشد نقل می کند؟

که عمری دراز یافته است گاهی مردم روایت کرده‌اند.

عالم بن فضل از حماد بن زید از ایوب از گفته خود عایشه دختر سعد ما را خبر داد که می‌گفته است * من محضر شش تن از همسران رسول خدا را درک کرده‌ام و بسیار با آنها بوده‌ام بر تن هیچ‌یک از ایشان جامه سپید ندیده‌ام، من درحالی که زیورهایی بر تن داشتم پیش آنان می‌رفتم و این کار را بر من عیب نمی‌گرفتند از او پرسیده شود زیورهای تو چه چیزی بود؟ گفت گردن‌بند و زیورهای کم‌ارزش‌تر زرینه، و ایشان بر من عیب نمی‌گرفتند.

عفان بن مسلم، از وهیب، از ایوب ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش عایشه دختر سعد رفتم، گفت شش تن از همسران پیامبر را دیده‌ام که جامه‌های رنگ‌شده زرد بر تن داشتند و هرگز بر تن آنان جامه سپید ندیدم، من پیش آنان می‌رفتم و گاه یکی از ایشان مرا بر دامن خود می‌نشاند و برای فرخندگی من دعا می‌کرد و بر من زیورهای زرین بود، ایوب می‌گوید از او پرسیدم چو زیوری داشتی؟ گفت گردن‌بند و خرده‌ریزهای زرین.

معن بن عیسی از گفته عیبه دختر نابل ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه دختر سعد بن ابی وقاص دو انگشتری سیمین داشت که بر دو انگشت کنار انگشت کوچک دستش قرار داشت و هرگاه وضو می‌گرفت آن دو را می‌گرداند.

عبدالعزیز بن عبدالله اویسی از گفته ابراهیم بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه دختر سعد را چند بار دیده‌ام که در جامه‌های رنگ‌شده با رنگ زرد نماز عشا گزارده است.

کثیر بن هشام از جعفر بن برقان ما را خبر داد که می‌گفته است * از حبیب بن مرزوق شنیدم می‌گفت در مدینه بانویی را دیدم که همراه چند تن از بانوان درحالی که شمع همراه داشتند بیرون مسجد حرکت می‌کرد پرسیدم این کیست، گفتند دختر سعد بن ابی وقاص است.

عائشة

دختر قدامة بن مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافة بن جُمح، مادرش فاطمه دختر سفیان بن حارث بن امیه بن فضل بن منقف بن عقیف بن کلیب بن حبشیه بن سلول از قبیله خزاعه است.

عایشه را ابراهیم پسر محمد بن حاطب بن حارث بن معمر بن حبیب بن وهب بن حذافة بن جمح به همسری گرفت که برای او پسرانی به نامهای قدامه و عثمان و محمد و ابراهیم آورد، پسرش عثمان همان دانشمند معروف کوفه است که بدزبان و دشنام‌دهنده بوده است. عایشه دختر قدامه گاهی از پدر خود روایت کرده است.

حَفْصَة

دختر عبدالرحمان پسر ابوبکر بن ابی قحافة بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم است، مادرش قرینه صُغری دختر ابوامیه بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است. حفصه را عمه‌اش عایشه دختر ابوبکر در غیاب پدرش عبدالرحمان به همسری منذر بن زبیر بن عوام در آورد ولی هنگامی که عبدالرحمان برگشت آن عقد را تصویب نکرد، و چون اختیار در دست خود عبدالرحمان قرار گرفت حفصه را به عقد منذر در آورد و حفصه برای او دو پسر به نامهای عبدالرحمان و ابراهیم و دختری به نام قرینه آورد، پس از منذر حفصه را حسین بن علی بن ابی طالب به همسری گرفت، حفصه گاهی از پدر خود عبدالرحمان و عمه خود عایشه و خاله خود ام سلمه همسر رسول خدا(ص) روایاتی را که شنیده نقل کرده است.

اسماء

دختر عبدالرحمان بن ابی بکر صدیق بن ابی قحافة بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم است، مادرش کنیزی بوده است. اسماء را قاسم بن محمد بن ابی بکر به همسری گرفته است و برای او پسری به نام عبدالرحمان و دختری به نام أم فروة آورده است. ام فروه مادر جعفر بن محمد بن علی بن حسین(ع) است. دو فرزند دیگر هم به نامهای ام حکیم و عبده آورده است، اسماء دختر عبدالرحمان گاهی از عمه خود عایشه همسر رسول خدا(ص) روایت کرده است.

عبیدالله بن موسی، از اسامه بن زید، از عبدالرحمان بن قاسم از مادرش اسماء دختر عبدالرحمان از گفته عایشه همسر رسول خدا(ص) ما را خبر داد که می‌گفته است

* پیامبر(ص) از سفری برگشتند پرده‌یی که دارای نقش و نگار بود خریدم و دیوارهای حجره خود را با آن پوشاندم، همینکه پیامبر(ص) وارد خانه شدند نشان ناخشنودی از آن را در چهره آن حضرت دیدم، رسول خدا آن را با دست کشیده و پرسید آیا دیوارها را می‌پوشانید؟ عایشه می‌گوید آن را برداشتم و از آن دو بالش تهیه کردم و خود دیدم که پیامبر(ص) به یکی از آنها تکیه زده بود.

صفیه

دختر شیبۀ بن عثمان بن ابی طلحة بن عبدالعزی بن عثمان بن عبدالدار بن قُصی. گوید صفیه معروف به أم حُجَیر بود، مادرش بره دختر سفیان بن سعید بن قانف بن اوقص سلمی است که بیشتر به کنیه خود ام عثمان مشهور بوده است.

صفیه را عبدالله بن خالد بن اسید بن ابو عیص بن أمیه به همسری گرفته است و برای او فرزند آورده است. صفیه از همسران رسول خدا و جز ایشان روایت کرده است و مردم هم از او فراوان روایت کرده‌اند.

زینب دختر مهاجر اُحْمَسِی

ابواسامه حماد بن اسامة از مجالد از عبدالله بن جابر احمسی از گفته عمه‌اش زینب دختر مهاجر ما را خبر داد که می‌گفته است * برای انجام حج همراه زن دیگری از سرزمین خود بیرون آمدم، خیمه‌یی برای خود برپا کردم و نذر کردم که سخن نگویم، مردی آمد بر در خیمه ایستاد و سلام داد، همراه من پاسخ داد، آن مرد پرسید چرا دوست تو پاسخ سلام مرا نداد؟ او گفت او خاموش است و نذر کرده است سخن نگوید، او به من گفت سخن بگو که این نذر از آداب دوره جاهلی است. من گفتم خدایت رحمت کناد تو کیستی؟ گفت مردی از مهاجرانم. پرسیدم از کدام گروه مهاجرانی؟ گفت از قریش هستم. گفتم از کدام خاندان قریشی؟ گفت چه بسیار می‌پرسی، من ابوبکریم. گفتم ای خلیفه رسول خدا می‌دانی ما با دوره جاهلی چندان فاصله‌یی نداریم و هنوز برخی از برخی دیگر در امان نیستیم و اینک می‌بینی که خداوند چنین کاری فراهم فرموده است تا چه زمانی این احوال پسندیده برای ما ادامه

خواهد داشت؟ گفت تا هنگامی که پیشوایان بر صلاح باشند، پرسیدم پیشوایان کیستند؟
گفت آیا میان قوم تو اشرافی نیستند که از ایشان پیروی و فرمان برداری شود؟ گفتم آری
هستند، گفت همانان پیشوایان هستند.

مِیة

دختر محرز بانویی از خاندان بلحارث بن کعب و از مردم بصره است و از عمر بن خطاب
حدیثی شنیده و نقل کرده است.

یزید بن هارون و عفان بن مسلم هر دو از سلیم بن حیان از موسی بن قطن از گفته خود
مِیة دختر محرز ما را خبر دادند که می گفته است از عمر بن خطاب شنیدم می گفته این
بره های شیری را مراقبت کنید روزی آنان را مخورید و ریسمانهای آنان را برگردنهایشان
رها کنید.

مسیکه

او مادر یوسف بن ماهک است و روایتی از عثمان بن عفان نقل کرده است.
اسماعیل بن ابراهیم اسدی، از ایوب، از گفته مردی، از یوسف بن ماهک از گفته
مادرش مسیکه ما را خبر داد که می گفته است زنی که در عده بود به دیدار خویشاوندانش
آمد، آن جا گرفتار درد زایمان شد، مرا پیش عثمان فرستادند که مسئله را از او پرسم با آنکه
پس از نماز عشا بود و عثمان به بستر رفته بود به خدا سوگند که مانع من نشدند و پیش او
رفتم و گفتم فلان زن که در عده شوهرش است به دیدار خویشاوندانش آمده و اینک درد
زایمان او را گرفته و نزدیک است بزاید فرمان تو چیست؟ گفت دستور بده با همین حال او
را بر دوش به خانه خودش ببرند.

سُهَیة دختر عمیر شیبانی

او از مردم بصره است و از عثمان و علی روایت کرده است.

عبدالله بن نمیر، از سعید بن ابی عروبه، از قتاده از ابوالملیح ما را خبر داد که می گفته است * حکم بن ایوب او را پیش سهمیه دختر عمیر شیبانی فرستاده است و سهمیه به او گفته است خبر مرگ شوهرم صیفی بن قسیل را از قنذایل^۱ به من دادند و من پس از آن به همسری عباس بن طریف از قبیله قیس در آمدم. پس از مدتها شوهر نخستم آمد، داوری پیش عثمان بردیم، او از پشت بام خانه به ما نگریست - گویا به هنگام محاصره عثمان بوده است - و گفت من با این گرفتاری چگونه میان شما داوری کنم؟ گفتیم ما به داوری تو راضی هستیم، او شوهر نخست را میان انتخاب زن یا گرفتن مهریه مختار قرار داد و او گرفتن مهریه را انتخاب کرد. سهمیه می گفته است او از من دو هزار و از شوهر دوم هم دو هزار درم گرفت. گوید شوهر نخست کنیزی دارای فرزند هم داشت که او هم ازدواج کرده و فرزندان بسیاری آورده بود، علی بن ابی طالب آن کنیز و فرزندانش را به صاحب نخست برگرداند و برای پدرشان این حق را قرار داد که اگر بخواهد می تواند آنان را بدون رایزنی با صاحب نخست دیدار یا آنان را آزاد کند.

ام حکیم دختر قارظ

او همسر عبدالرحمان بن عوف است.

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک از گفته ابن ابی ذئب از گفته سعید بن خالد و قارظ بن شیبه ما را خبر داد که می گفته اند * ام حکیم دختر قارظ به عبدالرحمان بن عوف گفته است چند تن از من خواستگاری کرده اند مرا به ازدواج هر یک از ایشان که صلاح می بینی در آور. عبدالرحمان به او گفت این اختیار را برعهده خود من می گذاری؟ گفت آری، عبدالرحمان گفت تو را به ازدواج خود در آوردم، ابن ابی ذئب می گفته است این ازدواج صحیح و جائز بوده است.

۱. یکی از شهرهای ناحیه سند است. برای آگاهی بیشتر به معجم البلدان، ج ۷، ص ۱۶۶ مراجعه فرمایید.

صفیه

دختر ابو عبید بن مسعود بن عمرو بن عمیر بن عوف بن عقده بن غیره بن عوف بن قسی که این قسی همان ثقیف است، مادر صفیه عاتکه دختر اسید بن ابی العیص بن امیه است که او دختر زینب دختر ابی عمرو بن امیه بوده است.

صفیه را عبدالله بن عمر بن خطاب به همسری گرفت که برای او پسرانی به نامهای ابوبکر، ابو عبیده، واقد، عبدالله و عمرو و دو دختر به نامهای حفصه و سوده آورده است. عبدالله بن عمر صفیه را به هنگام خلافت عمر بن خطاب به همسری گرفت. صفیه از عمر بن خطاب و از حفصه دختر عمر که همسر رسول خدا بوده است روایت کرده است، صفیه خواهر مختار بن ابو عبید است.

خالد بن مخلد بجلی از عبدالله بن عمر از نافع از ابن عمر ما را خبر داد که می گفته است: * عمر بن خطاب از سوی من برای صفیه دختر ابو عبید چهار صد درم مهریه قرار داد و من به طور پوشیده دو بیست درم افزودم.

انس بن عیاض لیشی از موسی بن عقبه از نافع ما را خبر داد که می گفته است: * از صفیه دختر ابو عبید شنیدم که می گفت خودش شنیده است که عمر بن خطاب در نماز صبح سوره اصحاب کهف^۱ را می خوانده است.

واقدی از عبدالله عمری از نافع ما را خبر داد که می گفته است: * صفیه می گفت عمر بن خطاب گاهی چنان مرا می زد که مقنعه ام سوراخ می شد یک بار هم مرا با چوب رخت زد.

یحیی بن عباد از فلیح از نافع ما را خبر داد که می گفته است: * صفیه پیرزنی فرتوت شده بود و سعی میان صفا و مروه را سواره انجام می داد.

۱. ملاحظه می فرمایید که نام سوره کهف با آمدن مضاف که اصحاب باشد معمول بوده است که امروز مضاف را حذف کرده اند.

ام سلمة

دختر مختار بن ابو عبید بن مسعود بن عمرو بن عمیر بن عوف بن عقدة بن غیرة بن عوف بن قسی که همان ثقیف است، مادرش ام ولید دختر عمیر بن رباح بن عوف بن جابر بن سفیان بن عبد یالیل بن سالم بن مالک بن حطیط است، ام سلمه را عبدالله بن عبدالله بن عمر بن خطاب به همسری گرفت که برای او عمر بن عبدالله را آورد.

یحیی بن عباد، از فلیح از نافع ما را خبر داد که می گفته است * دختر مختار بن ابی عبید همسر عبدالله پسر عبدالله بن عمر بود به هنگام حج در شب مشعر الحرام فرزندش آورد، صفیه دختر ابو عبید که عمه او بود برای پرستاری از او در مشعر ماند و روز عید قربان نزدیک غروب به منی آمدند، عبدالله بن عمر به آن دو دستور داد رمی جمره بکنند و بکوچند.

فاطمة

دختر حسین بن علی (ع) بن ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصی، مادرش ام اسحاق دختر طلحة بن عبیدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم است. او را پسر عمویش حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب به همسری گرفت که برای او سه پسر به نامهای عبدالله و ابراهیم و حسن و دختری به نام زینب آورد، و چون حسن بن حسن درگذشت عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان فاطمه را به همسری گرفت و عبدالله پسر بزرگ فاطمه به دستور مادر او را به همسری عبدالله بن عمرو در آورد، فاطمه برای او دو پسر به نامهای قاسم و محمد و دختری به نام رقیه آورد. محمد از زیبایی مشهور به دیبا شد و به عبدالله بن عمرو بن عثمان هم به سبب زیبایی جامه زرنگار می گفتند. عبدالله بن عمرو هم درگذشت.

واقدی، از عبدالله بن محمد بن ابی یحیی ما را خبر داد که می گفته است * یزید بن

عبدالملک^۱ عبدالرحمان بن ضحاک بن قیس فهری را^۲ به حکومت مدینه گماشت، او از فاطمه دختر حسین (ع) خواستگاری کرد. فاطمه پاسخ داد به خدا سوگند قصد ازدواج ندارم و برای تربیت و پرورش پسران خود برجای نشسته‌ام، فاطمه او را از سر باز می‌کرد و چون از او بیم داشت نمی‌خواست آشکارا با او مخالفت کند. گوید عبدالرحمان بن ضحاک بر آن کار پای فشرد و گفت به خدا سوگند اگر نپذیری پسر بزرگت را به تهمت باده‌نوشی تازیانه خواهم زد. در همان زمان یزید بن عبدالملک به ابن هرمرز که سرپرست دیوان مدینه بود نوشت که برای گزارش درآمد دیوان پیش او برو. ابن هرمرز برای خدا حافظی پیش فاطمه رفت و پرسید کاری و نیازی نداری؟ گفت امیر مؤمنان را آگاه کن که پسر ضحاک مزاحم من است و از او چه می‌بینم، فاطمه کسی را هم با نامه‌ی پیش یزید بن عبدالملک فرستاد و در آن نامه از خویشاوندی خود با یزید و از بیم و وعید پسر ضحاک سخن گفت، چون ابن هرمرز پیش یزید رفت او را آگاه کرد و چون یزید نامه فاطمه را خواند از فراز تخت خود فرود آمد و در حالی که با چوبدستی خود بر دست خود می‌کوبید گفت پسر ضحاک چه گستاخی کرده است، کدام مرد است که او را در مدینه چنان شکنجه کند که شیون او را همین جا بر تخت خود بشنوم، گوید یزید بن عبدالملک کاغذ خواست و به عبدالواحد بن عبدالله نصری کارگزار خود بر طائف نوشت، تو را به امیری مدینه گماشتم پسر ضحاک را چهل هزار دینار جریمه کن و او را چنان شکنجه کن که صدایش را این جا بر تخت خود بشنوم، این خبر به پسر ضحاک رسید به شام گریخت و به مسلمة بن عبدالملک پناه برد. مسلمة از برادرش یزید خواست او را ببخشد نپذیرفت و گفت او چنان کاری کرده است و اینک رهایش سازم! و او را پیش نصری برگرداند، نصری او را در مدینه چهل هزار دینار جریمه و شکنجه کرد و او را در جامهٔ پشمین در شهر گرداند.

عبیدالله بن موسی، از اسرائیل از جابر از گفتهٔ بانویی ما را خبر داد که می‌گفته است
 * تسبیح فاطمه دختر حسین (ع) نخهایی بود که گره داشت.
 گوید، از فاطمه دختر حسین (ع) چند حدیث نقل شده است.

۱. نهمین خلیفه اموی که از سال یکصد و یک تا یکصد و پنج خلیفه بوده است.

۲. از سال یکصد و یک تا سال یکصد و سه امیر مدینه بوده و سپس به امارت مکه هم منصوب شده است.

سکینه دختر حسین بن علی (ع)

مادرش رباب دختر امروالقیس بن عدی بن اوس بن جابر بن کعب بن عَلَیم بن هبل بن عبدالله بن کنانه بن بکر بن عوف بن عذرة بن زیدلات بن رفیده بن ثور بن کلب است. سکینه را در دوشیزگی مصعب بن زبیر بن عوام به همسری گرفت که برای او دختری به نام فاطمه آورد پس از کشته شدن مصعب، عبدالله بن حکیم بن حزام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی سکینه را به همسری گرفت که برای پسری به نام عثمان که به قُرین مشهور است و پسری دیگر به نام حکیم و دختری به نام ربیحه آورد، و چون عبدالله بن حکیم درگذشت زید بن عمرو بن عثمان بن عفان سکینه را به همسری گرفت و چون زید درگذشت ابراهیم پسر عبدالرحمان بن عوف که سکینه اختیار ازدواج را به او واگذار کرده بود سکینه را برای خود عقد کرد آن دو مدت سه ماه با یکدیگر زندگی کردند و سپس هشام بن عبدالملک به کارگزار خود در مدینه نوشت که آنها را از یکدیگر جدا کند، یکی از دانشمندان هم گفته است که پس از مرگ زید بن عمرو بن عثمان، اصبع پسر عبدالعزیز بن مروان با سکینه ازدواج کرده است.

ابوسائب کلبی از گفته خلف زهری ما را خبر داد که می گفته است * سکینه دختر حسین (ع) در مدینه درگذشت، خالد بن عبدالله بن حارث بن حکم که امیر مدینه بود پیام داد منتظر من باشید که بیایم بر او نماز گزارم، جنازه را به گورستان بقیع بردند و خالد تا هنگام ظهر نیامد و چون ترسیدند جنازه بو بگیرد سی دینار کافور خریدند و بر آن پاشیدند. سپس خالد آمد و به شیبۀ بن نصح دستور داد بر جنازه سکینه نماز گزارد.

ام عثمان

دختر عبیدالله بن عبدالله بن سراقه بن معتمر بن انس بن اذاة بن رباح بن عبدالله بن قرظ بن رزاح بن عمران بن کعب، مادرش زینب دختر عمر بن خطاب است. در احادیث چنین دیده ایم که ام عثمان از خاله خود حفصه روایت کرده است.

مادر محمد بن قیس

بن مخرمه بن مطلب بن عبد مناف بن قصی، مادرش درّه دختر عقبه بن رافع بن امر و القیس بن زید بن عبدالاشهل است. این بانو از ام سلمه همسر رسول خدا (ص) روایتی نقل کرده که گفته است یکی از بنی سلمه در حالی که حضرت ختمی مرتبت نماز می‌گزاردند از برابر ایشان گذشته است.

مادر محمد بن یزید

بن مهاجر بن قنفذ بن عمیر بن جدعان بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم، مادرش ام حرام دختر سلیمان بن ماتع است و مادر مادرش هند دختر مالک بن عبد بن خولان است. این بانو از ام سلمه همسر رسول خدا (ص) روایت می‌کند که فرموده است زن باید با روسری و پوشش سراسری بدن نماز بگذارد.

اسماعیل بن ابراهیم بن علیّه از عبدالرحمان بن اسحاق از محمد بن یزید بن مهاجر از گفته مادرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * از ام سلمه پرسیدم زن در چه جامه‌یی باید نماز بگذارد؟ فرمود با داشتن روسری بلند و روپوشی که تا پشت پاهایش را بپوشاند.

مادر حسن بصری

او نقل می‌کند که ام سلمه همسر رسول خدا (ص) را دیده است که با روسری و جامه سراسری نماز می‌گزارده است.

روح بن عباده از أسامة بن زید از مادرش نقل می‌کند که می‌گفته است: * خودش مادر حسن بصری را دیده است که برای زنها قصه می‌گفته است.

فاطمة

دختر منذر بن زبیر بن عوام بن خویند بن اسد بن عبدالعزی بن قصی، مادرش کنیزی است. فاطمه را پسرعمویش هشام بن عروہ بن زبیر به همسری گرفت که برای او دو پسر به نامهای عروہ و محمد آورد، فاطمه دختر منذر از مادر بزرگ خود اسماء دختر ابوبکر روایت کرده است.

أم سلمة

دختر حذیفة بن الیمان عبّسی هم پیمان خاندان عبدالاشهل از پدرش روایت می کند که آنان را از روزه گرفتن یوم الشک نهی کرده است.

أم سعد

دختر سعد بن ربیع بن عمرو بن ابوزهبیر بن مالک بن امروالقیس بن مالک أغرّ بن ثعلبة بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج است. نام اصلی ام سعد جمیله و مادرش خلاده دختر انس بن سنان بن وهب بن لوذان بن عبدود ساعدی است. هنگامی که سعد بن ربیع در جنگ احد شهید شد هنوز ام سعد متولد نشده بود و مادرش یکی دو ماه پس از شهادت سعد بن ربیع او را زایید. ام سعد به همسری زید بن ثابت بن ضحاک بن زید بن لوذان بن عمرو بن عوف بن غنم بن مالک بن نجار درآمد و برای او پسرانی به نامهای سعد و خارجه و سلیمان و یحیی و اسماعیل و عثمان و دختری به نام ام زید آورد.

عبدالملک بن عمر و ابو عامر عقدی از محمد بن صالح تمار از حمید بن نافع از ام سعد دختر سعد بن ربیع که همسر زید بن ثابت بوده است ما را خبر دادند که می گفته است * من و شوهرم زید بن ثابت از یک ظرف آب غسل می کردیم.

معن بن عیسی از مالک از زید بن سائب ما را خبر داد که می گفته است * ام سعد

همسر زید بن ثابت را که مادر خارجه بن زید بود دیدم که دو دستبند عاج و انگشتری عاج در دست داشت.

کبشه

دختر کعب بن مالک بن ابوکعب بن قین بن کعب بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه، مادرش صفیه از مردم یمن بوده است. کبشه را ثابت بن ابوقتاده بن ربیع انصاری از خاندان سلمه به همسری گرفته است. از کبشه دخترش حمیده که پدرش عبید بن رفاعه بن رافع زرقی است روایت کرده است و اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه در روایتی که مالک بن انس آن را نقل کرده از حمیده چنین روایت کرده است.

واقدی از مالک بن انس از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه از گفته دختر عبید بن رفاعه بن رافع بن مالک زرقی از گفته مادرش کبشه دختر کعب بن مالک ما را خبر داد که می گفته است: «ابوقتاده به دیدار ما آمد، ظرف آبی خواست که وضو بگیرد، برای او آب آوردند در این هنگام ماده گربه یی آمد، ابوقتاده ظرف آب را جلو گربه گرفت که آب خورد، ابوقتاده به ما گفت از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود «دهان گربه نجس نیست که گربه از جانوران اهلی است که گرد شما می گردند».

زینب دختر نبیط

بن جابر بن مالک بن عدی بن زید مناة بن عدی بن عمرو بن مالک بن نجار است. مادرش فارعه که همان فریعه است. دختر اسعد بن زراره بن عدس بن ثعلبه بن غنم بن مالک بن نجار است، زینب را انس بن مالک به همسری گرفته است.

عبدالله بن ادریس، از محمد بن عماره، از زینب دختر نبیط بن جابر که همسر انس بن مالک بوده است ما را خبر داد که می گفته است: «ابوامامه که همان اسعد بن زراره است در مورد مادرم و خاله ام به رسول خدا (ص) وصیت کرد و مقداری زیورهای زرینه و مروارید که به صورت گوشواره بود به آن حضرت سپرد و رسول خدا (ص) به مادر و خاله ام از آن گوشواره عنایت فرمود، زینب می گفته است من آن زیورها را پیش خانواده ام دیده ام.

زینب دختر کعب

بن عجرة است. او از فریعه دختر مالک بن سنان که خواهر ابوسعید خدری است روایت کرده است و فریعه از حضرت ختمی مرتبت حدیث شنیده است.

ام عمرو

دختر خوات بن جبیر بن نعمان بن أمیه بن امروالقیس بن ثعلبه بن عمرو بن عوف بن مالک از قبیله اوس است، ام عمرو از عایشه روایت کرده است.

یحیی بن عباد، از فلیح، از خوات بن صالح از عمه اش ام عمرو دختر خوات بن جبیر ما را خبر داد که می گفته است * درحالی که او پیش عایشه همسر رسول خدا بوده است بانویی از انصار آمده و به عایشه گفته است دخترم گرفتار بیماری سختی شده که موهایش ریخته است و او عروس شده و هم اینک می خواهند او را به خانه شوهر ببرند و من نمی توانم اندک موی او را شانه بزنم آیا می توانم مقداری موی عاریه بر موهایش بیفزایم تا امکان شانه زدن و آراستن آن فراهم شود؟ عایشه گفت نه که رسول خدا (ص) کسی را که چنین کند و کسی را که به این کار فرمان دهد لعنت فرموده است.^۱

أم حفص

دختر عبید بن عازب بن حارث بن عدی بن چشم بن مجدعة بن حارثة بن حارث بن اوس است، او از عمویش براء بن عازب روایت کرده است.

بکر بن عبدالرحمان از عیسی بن مختار از محمد یعنی ابن ابی لیلی، از ام حفص دختر عبد از عمویش براء بن عازب از رسول خدا (ص) ما را خبر داد که می فرموده است «هرکس

۱. در النهایه ابن اثیر ج ۵، ص ۱۹۲ و معانی الاخبار صدوق، ص ۲۵۰ آمده است و شیخ صدوق (ره) معنای دیگری از قول حضرت صادق نقل کرده که صحیح تر است و برای آگاهی بیشتر به آنجا مراجعه فرماید.

نام مرا بر خود می نهد کنیه ام را بر خود نهد»^۱.

حفصة

دختر انس بن مالک بن نضر بن ضمضم بن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار.

محمد بن مصعب قرقسانی از ام مریم حنفی که زنی از مردم بصره است ما را خبر داد که می گفته است * از حفصة دختر انس بن مالک شنیدم می گفت پدرم بر ما زیور زرین و جامه ابریشم می پوشاند.

عمرة

دختر عبدالرحمان بن اسعد بن زرارة بن عدس بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک بن نجار، مادرش سالمه دختر حکیم بن هاشم بن قواله است.

او را عبدالرحمان بن حارثة بن نعمان بن نفع بن زید بن عبید بن ثعلبة بن غنم بن مالک به همسری گرفت که برای او پسری به نام محمد آورد و مشهور به ابوالرجال بود.

زُهری گاهی از عمرة روایت کرده است، عبیدالله بن ابی بکر بن حزم و یحیی بن سعید انصاری و کسانی دیگر هم از او روایت کرده اند. عمرة که بانویی دانشمند بوده است از ام سلمه و عایشه همسران رسول خدا روایت کرده است.

یزید بن هارون از یحیی بن سعید از عبدالله بن دینار ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن عبدالعزیز به ابوبکر بن محمد بن حزم نوشت که بنگر و احادیث رسول خدا (ص) و سنت گذشته و حدیثهایی را که عمرة نقل کرده است بنویس که بیم دارم علم و اهل آن کهنه شود و از میان برود.

ابوعاصم نبیل از محمد بن عمارة، از عبدالله بن ابی بکر از عمرة دختر عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است * او و خواهرانش در خانه و زیر نظر عایشه همسر رسول

۱. به نقل ترمذی در صحیح، ج ۲، ص ۱۳۷ و ابن سعد در طبقات، ج ۵، ص ۶۶ و ابن حجر در بخش اول جلد هشتم اصباح، در ص ۶۸ این مورد درباره حضرت علی (ع) و فرزندانش نست.

خدا(ص) بوده‌اند و می‌گفته است که ما را زیورهایی بود ولی آنها را بر یکدیگر سوار نمی‌کردیم - از آن استفاده نمی‌کردیم.

فضل بن دکین و عمرو بن هیشم از گفته مسعودی، از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از عمرة دختر عبدالرحمان ما را خبر دادند که برادرزاده‌های عمره زمینی پیوسته و در کنار بقیع داشته‌اند و او به آنان می‌گفته است قبر جای مرا در زمین خود به من عطا کنید که من از عایشه که خدایش از او خشنود شود شنیدم که می‌گفت شکستن استخوان مرده همچون شکستن استخوان او در حال زندگی اوست.

ابوولید هشام طیالسی، از شعبه از محمد بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است * عمره به من می‌گفت بخشی از زمین خود را به من ارزانی دار که در آن به خاک سپرده شوم که من از عایشه شنیدم می‌گفت شکستن استخوان مرده همچون شکستن آن در حال زندگی است.

هند

دختر معقل بن یسار، از مردم بصره است و از پدرش روایت کرده است.

عَدِيسَة

دختر اهبان بن صیفی غفاری از پدرش که از اصحاب رسول خدا(ص) بوده است روایت کرده است.

اسماعیل بن ابراهیم از عبدالله بن عبید از عَدِيسَة دختر اهبان بن صیفی غفاری که از اصحاب پیامبر بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است * علی(ع) پیش پدرم آمد و او را برای همراهی و بیرون رفتن - به سوی بصره - فراخواند. پدرم گفت خلیل من و پسر عموی تو مرا دستور فرموده است که هرگاه مردم با یکدیگر اختلاف و ستیز کنند شمشیری چوبین برای خود فراهم سازم و چنان کرده‌ام اگر می‌خواهی با همان شمشیر همراهت می‌آیم. علی(ع) او را به حال خود رها فرمود.^۱

۱. به نقل ابن عبدالبر در الاستیعاب اهبان ساکن بصره بوده و این گفتگو در آن شهر بوده است.

أُمیمة

دختر نجار، همسران رسول خدا را دیده و از آنان روایت کرده است. حجاج بن محمد و ضحاک بن مُخلد از ابن جریج ما را خبر دادند که می‌گفته است حکیمه دختر ابی حکیم از گفته مادر خود أُمیمة دختر نجار مرا خبر داد که می‌گفته است * همسران رسول خدا (ص) پیش از آنکه جامه احرام بپوشند و محرم شوند دستارهای رنگ شده با زعفران و ورس بر سر خود می‌بستند و از رستنگاه موی بر پیشانی خود می‌بستند و سپس محرم می‌شدند و چون پیشانی آنان با آن دستار پوشیده بود بدانگونه شناخته می‌شدند.

صخيرة

دختر جیفر از مردم بصره است. او پیش صفیه دختر حئی همسر حضرت ختمی مرتبت رفته است و از او حدیثی را از پیامبر (ص) نقل می‌کند که از آب آشامیدن از کوزه‌هایی که از جنس خزف است نهی فرموده‌اند.

جمانة

دختر مسیب بن نجبه فزاری است. او را حدیفة بن الیمان به همسری گرفته است و جمانه از او روایت کرده است.

خلاد بن یحیی از عمرو بن دینار از حنظلة بن سبرة بن مسیب بن نجبة فزاری ما را خبر داد که می‌گفته است * عمه‌اش جمانه دختر مسیب که همسر حدیفة بوده است می‌گفته است حدیفة در ماه رمضان پس از نماز صبح در بستر و زیر لحاف همسرش می‌رفته و پشت به او می‌خوابیده که گرم شود و هرگز روی خود را به سوی همسرش بر نمی‌گردانده است.

هند

دختر حارث فراسی، او همسران رسول خدا را دیده و از ام سلمه که خدایش از او خوشنودباد روایت کرده و از صفیه دختر عبدالمطلب هم حدیث شنیده است.
زُهری از هند دختر حارث فراسی گاه روایت کرده است.

نائله

دختر فرافصة حنفی، از عایشه روایت کرده است و گفته است یک بار عایشه بر ما - گروهی از زنها - در نماز امامت کرد و میان ما ایستاد.

ریطة

او هم حنفی است و از عایشه روایت کرده است.
یزید بن هارون از گفته سفیان از میسره، از ریطة حنفی ما را خبر داد که می گفته است
* عایشه عهده دار پیشنهادی بر ما شد و میان ما ایستاد.

معاذة عدوی

نام پدرش عبدالله است. او همسر صله بن اَشِیم و از مردم بصره است، معاذة پیش عایشه رفته و از او روایت کرده است.

یزید بن هارون از جعفر بن کیسان ما را خبر داد که می گفته است * معاذة را دیدم که جامه بر خود پیچیده و زنها بر گرد او نشسته‌اند.

رباب ام رائج

نام پدرش صلیع است. رباب از سلمان بن عامر روایت می‌کند و حفصه دختر سیرین از رباب روایت کرده است.

حَفْصَة

دختر سیرین و خواهر محمد بن سیرین و مادر هذیل است. حفصه از سلمان بن عامر و ابوعلیه و نیز از ام عطیة انصاری روایت کرده است.

بکار بن محمد که از فرزندان محمد بن سیرین است ما را خبر داد و گفت حفصه دختر سیرین بزرگترین فرزند سیرین از همسرش صفیه بوده است و فرزندان صفیه عبارتند از محمد و یحیی و حفصه و کریمه و ام سلیم.

فضل بن دکین، از حفص بن غیاث از عاصم احوال از حفصه دختر سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است * انس بن مالک از من پرسید با چه بیماری دوست داری بمیری؟ گفتم با طاعون، گفت مردن با طاعون برای هر مسلمان چون شهادت است.

و همو از حریث بن سائب ما را خبر داد که می‌گفته است * در تشییع جنازه حفصه دختر سیرین بودیم، حسن بصری پرسید سالارتان یعنی محمد بن سیرین کجاست؟ گفتند سرگرم وضوگرفتن است، حسن گفت آیا با یک کوزه آب؟

حُجَیْرَة

او روایت می‌کند که ام سلمه همسر پیامبر (ص) گاهی برای بانوان پیشنمازی می‌کرده است و این موضوع را عمار دهنی از او روایت کرده است.

سفیان از عمار دهنی از گفته خود حُجَیْرَة ما را خبر داد که می‌گفته است * ام سلمه در نماز عصر عهده‌دار پیشنمازی بر ما بود و میان ما ایستاد.

عائشة دختر عجرة

مادر حجاج جدلی است.

وکیع از پدرش از قیس بن مسلم از مادر حجاج جدلی ما را خبر داد که می‌گفته است * همراه عائشه در خیمه سرخ‌رنگ او بودم، مالک اشتر آمد و پرسید ای مادر مؤمنان درباره کشتن این مرد یعنی عثمان چه می‌گویی؟ گفت به خدا پناه می‌برم که به ریختن خون پیشوای مسلمانان فرمان دهم! و در حدیث طول و تفصیلی است.^۱

صهباء دختر کریم

وکیع بن جراح از حسن بن علی از صهباء دختر کریم ما را خبر داد که می‌گفته است * از عایشه پرسیدم به هنگامی که زن در عادت ماهیانه است شوهرش حق چه بهره‌برداری از او دارد؟ گفت همه گونه بهره‌وری مگر هم‌بستری.

ام موسی

او از علی (ع) روایت کرده است و مغیره ضبّی از گفته او روایت می‌کند.

أم خداهش

از علی (ع) روایت کرده است. اسماعیل بن ابراهیم از سلمان تیمی از أم خداهش ما را خبر داد که می‌گفته است * علی (ع) را دیدم که با سرکه ترش رنگ می‌کرد - سرکه ترش بر بدن خود می‌مالید و با آن ضماد می‌کرد.

۱. معمولاً احادیثی را که ضعیف می‌داند قطع می‌کند و از آوردن دنباله‌اش خودداری می‌ورزد.

أم ذرة

ابومعاویه از هشام بن عروة از محمد بن منکدر از ام ذره ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالله بن زبیر برای عایشه مالی فرستاد و او آن را بخش کرد. عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از زید بن اسلم ما را خبر داد که می‌گفته است * ام ذره برای من نقل کرد که درحالی که عایشه مُخْرِم بوده است بر سر او مشک و عنبر می‌مالیده است.

أم بکرة اسلمی

عبدالله بن نمیر، از هشام بن عروة از پدرش از جهمان آزاد کرده و وابسته‌ی خاندان اسلم از گفته‌ی ام بکرة اسلمیه که همسر عبدالله بن اسید بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است * از شوهرش طلاق خلع گرفته است سپس هر دو پشیمان شده‌اند، عبدالله بن اسید پیش عثمان رفته و از او پرسیده است، عثمان گفته است این طلاق است ولی چون باید از رجوع نکردن تو نام می‌برد و نام نبرده است به او رجوع کن.^۱

أم طلق

ابو امامة از علی بن مسعده از ابن الرومی^۲ ما را خبر داد که می‌گفته است * به خانه‌ی ام طلق رفتم سقف خانه‌اش بسیار کوتاه بود، گفتم ای ام طلق سقف خانه‌ات چه کوتاه است، گفت عمر بن خطاب به کارگزاران خود نوشت ساختمانهای خود را بلند مسازید که بدترین روزگار شما روزگاری است که ساختمانهای خود را بلند مسازید.

۱. توجه دارید که درباره‌ی این روایت و روایت پیشین و مانند این‌ها نمی‌توان تنها به همین سند بسنده کرد که باید اهل نظر در این باره بررسی کنند.

۲. بدیهی است این شخص ابن رومی شاعر نامدار سده‌ی سوم هجری نیست.

أم شیب عبدی

از مردم بصره است و از عایشه روایت کرده است.

ابوولید هشام طیالسی و عارم بن فضل هر دو از حمّاد بن سلمه ما را خبر دادند که می‌گفته است * ام شیب عبدی می‌گفت از عایشه دربارهٔ سیاه کردن مو پرسیدیم گفت بسیار دوست دارم که کاش چیزی پیش من می‌بود که موهایم را با آن سیاه می‌کردم.

عالیه دختر ایفغ

بن شراحیل، همسر ابواسحاق سُبَیعی است، او پیش عایشه رفته و از او پرسیده و پاسخ شنیده است.

یحیی بن عباد از یونس پسر ابواسحاق سُبَیعی از مادرش عالیه دختر ایفغ بن شراحیل ما را خبر داد که می‌گفته است * همراهام محبّه حج گزارده و هر دو به حضور ام‌المؤمنین عایشه رفته‌اند و بر او سلام داده و مسئله پرسیده‌اند و پاسخ شنیده‌اند. عالیه می‌گفته است بر تن عایشه تن‌پوشی گل‌رنگ و روسری جیشانی^۱ دیده است و چون می‌خواستند از پیش عایشه بیرون آیند عایشه به آنان گفته است بر شما حرام باد که بر شوهر خویش دهان‌کثری کنید.

همسر ابوسفر

از ام‌المؤمنین عایشه روایت کرده است.

ابواسامه از مجالد از ابوسفر از گفتهٔ همسرش ما را خبر داد که می‌گفته است * از عایشه دربارهٔ به‌کاربردن مواد صاف‌کننده و پرورش‌دهندهٔ مو که در آن شراب باشد پرسیده است و عایشه او را به شدت از آن نهی کرده است.

۱. منسوب به جیشان که نام شهری در منطقهٔ یمن است.

ام مُحَبَّة

او از ابن عباس مسئله پرسیده و پاسخ شنیده است و ابواسحاق سبعی از او روایت کرده است.

عائذة

او بانویی از بنی اسد است. حدیثی از عبدالله بن مسعود شنیده و روایت کرده است. حدیث او را ابواسامة از سفیان ثوری نقل کرده و گفته است. واصل ضمن ستایش از عائذة که زنی از بنی اسد است می گفت که او گفته است از عبدالله بن مسعود در حالی که از میان مردان و زنان می گذشته شنیده است که می گفته است: * ای مردم هر کس از شما چه مرد و چه زن چون به بلوغ رسد هر آینه به فطرت نخست الهی توجه کند و امروز ما بر آن فطرت هستیم.

عمرة دختر طبیخ

از علی که خدایش از او خشنود باد روایت کرده است.

یعلی و محمد پسران عبید از عمرو بن شوذب از عمرة دختر طبیخ ما را خبر دادند که می گفته است: * همراه کنیزکی که از ما بود به بازار رفتیم و مارماهی بزرگی خریدیم و چنان بزرگ بود که سر و دمش بیرون از زنبیل قرار داشت. در این حال علی (ع) از کنار ما گذشت و پرسید این را به چند درم خریده اید؟ این مارماهی بزرگ و خوب است و همه اهل خانواده را سیر می کند.^۱

۱. ابن اثیر در نهایه ذیل واژه «جرینه» می گوید گفته اند علی علیه السلام خوردن مارماهی را حلال می دانسته و هم گفته اند که از خوردن آن نهی فرموده است.

مریم دختر طارق

از عایشه که خدای از او خوشنود شود روایت کرده است.
 یعلی و محمد پسران عبید از ابو حیان از پدرش از مریم دختر طارق ما را خبر دادند که می‌گفته است * در یکی از سفرهای حج خود همراه تنی چند از زنان انصار پیش عایشه رفته است آنها از او دربارهٔ ظرفهایی که در آن نبیذ می‌ساخته‌اند پرسیده‌اند، عایشه گفته است ای بانوان مؤمن شما دربارهٔ چیزهایی از من می‌پرسید که به روزگار رسول خدا (ص) نبوده است، از خدا بترسید و هر چیز را که موجب مستی یکی از شما می‌شود اجتناب کنید و اگر آب دانه‌یی مایه مستی شود از آن پرهیزید که هر مست‌کننده‌یی حرام است.
 گوید این حدیث طولانی است و محمد بن عبید می‌گفته است ابو حیان مرا گفت که پدرم این حدیث را برای من در حالی که مریم دختر طارق هنوز زنده بود نقل کرد.

جسرة

دختر دجاجة عامری و از مردم کوفه است او به طریقهٔ شنیدن از عایشه از ابوذر روایت می‌کند.
 احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از قدامة عامری، از جسرة دختر دجاجة عامری ما را خبر داد که می‌گفته است * نزدیک چهل عمره به جای آورده و ابوذر را در ربنده دیده است.

لیلی دختر سعد

عایشه را دیده و از او روایت کرده است.
 اسماعیل بن ابراهیم اسدی از ابن جریر از گفتهٔ لیلی دختر سعد ما را خبر داد که می‌گفته است * عایشه را دیده است که در جامه سراسری و روسری بلند و در حالی که قطیفه‌یی بر کمر داشته نماز گزارده است.

برکة

مادر محمد بن سائب بن برکة مکی است که از عایشه روایت کرده است و پسرش محمد بن سائب از قول مادر روایت می‌کند.

عمرة

دختر قیس عدوی از مردم بصره است. او پیش عایشه رفته و از او مسئله پرسیده و پاسخ شنیده است و از او روایت کرده است.

یزید بن هارون از جعفر بن کیسان از عمره دختر قیس عدوی ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش عایشه رفتم و از او درباره فرار از طاعون پرسیدم، گفت پیامبر (ص) فرموده‌اند فرار از طاعون همچون فرار از جبهه جنگ و از برابر دشمن است.^۱

ظَبِيَّة

دختر مُعَلَّل از عایشه روایت کرده است.

یزید بن هارون از فضیل بن مرزوق از ظبیه دختر معلل ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش عایشه رفتم گدایی بر در خانه آمد عایشه یک حبه انگور به او داد سپس بر ما نگریست و گفت در همین چه بسیار برکت و ذرات خیر که نهفته است.

دِقْرَة

مادر عبدالرحمان بن اُدَیْنَه است. او ام‌المؤمنین عایشه را دیده و از او حدیث شنیده و روایت کرده است.

۱. سیوطی در معجم‌الصغیر این حدیث را با افزونی و به دو طریق آورده است.

أم علقمة

کنیز آزاد کرده و وابسته عایشه است که از عایشه روایت کرده است و پسرش علقمة بن ابی علقمة از او روایات پسندیده‌ی نقل کرده است.

کبشة دختر ابی مریم

او از ام سلمه که خدای از او خشنود باد روایت کرده است. عثمان بن عمرو، از ثابت بن عماره، از ریطه، از کبشة دختر ابی مریم ما را خبر داد که می‌گفته است * از ام سلمه درباره‌ی افشره‌ها پرسیده‌اند، گفته است من برای شما از آنچه رسول خدا (ص) اهل خود را نهی می‌فرمود بازگو می‌کنم، آن حضرت ما را از آمیختن خرما و مویز و اینکه دانه‌های خرما را بجوشانیم نهی فرمود.

صافیه

او از صفیه دختر حئی که خدایش از او خشنود باد روایت کرده است. یزید بن هارون از حماد بن سلمه ما را خبر داد که خودش از صافیه شنیده است که می‌گفته است صفیه دختر حئی را دیدم که به روز جمعه پیش از امام جمعه چهار رکعت نماز گزارد و سپس با امام دو رکعت نماز جمعه را به جا آورد.

أم حبیب

دختر ذؤیب بن قیس مزنی، او از برادرزاده صفیه از گفته‌ی صفیه دختر حئی روایت کرده است. انس بن عیاض، از عبدالرحمان بن حرمله، از ام حبیب دختر ذؤیب بن قیس مزنی که همسر مردی یهودی بوده که مسلمان شده است و پس از او همسر پسر برادر صفیه دختر حبی همسر رسول خدا شده است ما را خبر داد که می‌گفته است * به عبدالرحمان بن حرمله

پیمانہ یی داده و گفته است به قول برادرزاده صفیہ، صفیہ می گفته است پیمانہ رسول خدا(ص) بوده است. انس می گوید من گنجایش آن پیمانہ را سنجیدم کہ معادل یک و نیم مُد از مُدہای ہشام بود.

طُفَيْلَة

کنیز آزاد کردہ و وابستہ ولید بن عبداللہ بن جمیع است و از عایشہ روایت کردہ است و ولید بن عبداللہ از او روایت می کند.

أُم عَيْسَى

او مادر عیسی بن عبدالرحمان سُلمی است و از عایشہ روایت کردہ است و پسرش عیسی از او روایت می کند.

دختر رقیقہ

او مادر عبد ربہ بن حکم است، و از گفته مادرش روایتی از رسول خدا(ص) نقل می کند. ضحاک بن مخلد، از عبداللہ بن عبدالرحمان بن یعلی بن کعب ثقفی از گفته عبد ربہ بن حکم ما را خبر داد کہ می گفته است مادرم دختر رقیقہ از قول مادرش مرا خبر داد کہ می گفته است * حضرت ختمی مرتبت هنگامی کہ برای یاری جستن بہ طائف رفتہ اند بہ خانہ او وارد شدہ اند و او شربتی آمیختہ با آرد تف دادہ بہ آن حضرت آشاماندہ است. گوید رسول خدا بہ من فرمودند بت این گروہ را پرستش مکن و برای او نماز مگزار. او بہ پیامبر گفتہ است در این صورت مرا خواهند کشت. پیامبر فرمودہ اند هنگامی کہ از تو می پرسند در پاسخ بگو پروردگار من پروردگار این بت است و چون نماز می گزاری پشت بہ آن نماز بگزار. پیامبر از طائف برگشتہ اند. گوید دو برادرم سفیان و وہب پسران قیس بن ابان برایم نقل کردند کہ چون ثقیف - مردم طائف - مسلمان شدند بہ حضور پیامبر رفتند از آن دو پرسیدہ اند کہ مادرتان چگونه است؟ آن دو گفتہ اند بر همان حال کہ او را رہا فرمودی

درگذشت. پیامبر فرمودند در این صورت مادران مسلمان شده است.

تملك

او بانویی از اهل کوفه است که گاهی از ام سلمه روایت کرده است و ابواسحاق سبیعی از او روایت می‌کند.

حسن بن موسی از زهیر از ابواسحاق سبیعی از تملك ما را خبر داد که او دربارهٔ کاردکشیدن بر نان از ام سلمه پرسیده است و او گفته است هرگاه کارد را بر نان می‌نهی نام خدا را بر زبان آور و بخور.

غزيلة

او از عایشه روایت کرده است.

حسن بن موسی از زهیر، از قابوس بن ابی ظبیان از گفتهٔ غزيلة ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش ام‌المومنین رفته است در این هنگام کنیز نوجوانی که دو جامه آراسته به ابریشم بر تن داشته است پیش ام‌المومنین آمده است، غزيلة می‌گوید گفتم آیا دستور نمی‌دهی که این کنیز خود را بپوشاند؟ گفت او هنوز حیض نشده است پس از حیض شدن هم این مقدار اهمیتی ندارد که به هر حال کنیز است و آزاد نیست. غزيلة به قابوس گفته است که منظور از ام‌المومنین عایشه است.

صفیه دختر زیاد

از میمونه همسر رسول خدا(ص) روایت کرده است.

واقدی از ابن ابی ذئب از صفیه دختر زیاد ما را خبر داد که می‌گفته است * سرگرم شستن جامهٔ خود از خون حیض بودم میمونه مرا دید و گفت ما تنها این کار را نمی‌کردیم بلکه آن را کاملاً می‌تراشیدیم. صفیه می‌گوید و از میمونه شنیدم که می‌گفت عرق بدن زن حائض نجس نیست.

قمیره همسر مسروق

از عایشه همسر رسول خدا روایت کرده است.

کبشه

او دختر حارث و همسر شریح است.

وکیع از سفیان از داود، و جابر از عامر از شریح ما را خبر دادند که شریح می‌گفته است کبشه دختر حارث را طلاق داده و پانصد درم به او پرداخته است.

أم اسماعیل دختر ابی خالد

او همراه خواهرش سکینه پیش عایشه رفته‌اند و از او حدیث شنیده‌اند.

عبدالله بن نمیر از اسماعیل بن ابی خالد از مادرش و خواهرش ما را خبر داد که آن دو روز هشتم ذی‌حجه پیش عایشه رفته‌اند در آن حال زنی از عایشه پرسیده است آیا برای من حلال است که در حال احرام چهره خود را بپوشانم؟ عایشه روسری خود را از روی سینه خویش بلند کرده و تا رستنگاه موی پیشانی خود آن را بالا برده است.

محمد بن عبید طنافسی از اسماعیل بن ابی خالد از گفته مادرش و خواهرش سکینه ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * هر دو عایشه را دیده‌اند که پیراهنی گل‌رنگ و روسری بلند سیاه بر تن داشته است.

زینب

همسر قیس بن ابی حازم است، او از عایشه روایت کرده است و همسرش قیس بن ابی حازم از او روایت می‌کند.

مادربزرگ صالح بن حیان

او از صفیه دختر حُیی روایت می‌کند.

یعلی بن عبید از صالح بن حیان از گفتهٔ مادربزرگش ما را خبر داد که می‌گفته است
* هیچ روزی بر من دشوارتر از آن روز نبود که ملخ به شهر مدینه هجوم آورد و صفیه
دختر حُیی مرا دستور داد که آنها را در روغن سرخ کنم تا بخورد.^۱

رباب

او مادربزرگ عثمان بن حکیم بن عباد بن حنیف است.

یعلی بن عبید طنافسی، از عثمان بن حکیم از مادربزرگش رباب ما را خبر داد که
می‌گفته است * عثمان بن حنیف به یکی از کنیزکان گفت آن ملافه را به من بده، گفت من
نماز نمی‌خوانم - کنایه از آنکه در حال حیض هستم، عثمان بن حنیف گفت حیض تو در
دست تو نیست، کنیزک ملافه را به او داد، عثمان برخاست و درحالی که آن ملافه را بر کمر
بست در همان یک جامه نماز گزارد و ردای او بر رخت آویز کنار مسجد بود و آن را
برنداشت و نپوشید.

سَلْمی دختر کعب اسدی

او به نقل عبیدالله بن موسی بن اسرائیل حدیثی از ام‌المومنین عایشه دربارهٔ اشیاء گم‌شده
روایت کرده است.

۱. شاید در نظر برخی از خوانندگان گرامی آوردن اینگونه روایات بی‌معنی باشد، باید توجه داشت که همین مطالب از نظر
فقیها زیربنای احکام است که به‌عنوان مثال با توجه به عمل صفیه همسر رسول خدا(ص) خوردن ملخ جایز است.

ام کلثوم

او همسر سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب است. معن بن عیسی، از خالد بن ابی بکر ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن ام کلثوم همسر سالم بن عبدالله بن عمر جامه‌یی دیدم که با رنگ زرد رنگ شده بود.

أم قیس

او مادر بزرگ عمرو بن میمون بن مهران است و از مسروق روایت کرده است. یزید بن هارون از عمرو بن میمون از پدرش از مادر بزرگش ام قیس ما را خبر داد که می‌گفته است * در منطقه سلسله^۱ در حالی که شصت گاو نر همراهم بود که گردو و پنیر بارشان بود از کنار مسروق گذشتم. پرسید تو کیستی؟ گفتم کنیزی که پیمان آزادی خود را نوشته‌ام، مسروق گفت آزادش بگذارید برود که در اموال کسی که پیمان آزادی نوشته است زکات نیست.

فاطمه دختر محمد

همسر عبدالله بن ابی بکر است.

یعلی بن عبید از ابن اسحاق از عبدالله بن ابی بکر از همسرش فاطمه دختر محمد که زیر نظر و پرورش عایشه بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است * یکی از زنان قرشی جعبه کوچکی را که در آن پنبه‌یی که به زردی می‌زد قرار داشت پیش عمره فرستاد^۲ و پرسیده بود که اگر زن در درون خویش نشانی بیشتر از این نبیند آیا پاک شده است؟ عمره پاسخ داد نه تا وقتی که پنبه کاملاً سپید باشد.

۱. نام نهری در سواد عراق است. به معجم البلدان مراجعه شود.

۲. گروه بسیاری از بانوان محدث عمره نام دارند ولی ظاهراً منظور عمره دختر عبدالرحمان بن اسعد بن زراره است که شرح حالش در همین بخش از همین جلد آمده است.

نَدْبَة

کنیز آزاد کرده ابن عباس است و از عروة بن زبیر روایت کرده است. عثمان بن حکم از گفته ندبه کنیز آزاد کرده ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * هرگاه عروة بن زبیر به حج می رفت و همسران و فرزندان خود را همراه می برد به آنان دستور می داد بر خود نشان بزنند.

مِیْمُونَة

دختر عبدالله بن معقل بن مقرن مزنی، به نقل ابواسامة از پدرش روایت کرده است من از او نشنیدم ولی عبدالله بن ولید می گوید میمونه دختر عبدالله بن مقرن می گفت از پدرش درباره افشیره مویز پرسیده اند و او آن را خوش نداشته است.

أُم ثَوْر

جابر جعفی از گفته او روایت می کند. ام ثور از شوهرش بشر نقل می کند که از ابن عباس پرسیده است زن در چند جامه باید نماز بگذارد.

هَنْئِیْدَة هَمْسَر اِبْرَاهِیْم نَخَعِی

شعیب بن حبیب از او روایت می کند.

مُلَیْکَة خَالَة نَعْمَان بِن قَیْس

او همان است که محمد بن فضیل بن غزوان از او روایت می کند، نعمان بن قیس هم از او روایت می کند و از عبیده درباره مندر پرسیده است.

حَجَّة دختر قرط و دخترش*

رقیقه دختر عبدالرحمان

اسباط بن محمد بن موسی بن عبیده ربذی از گفته رقیقه دختر عبدالرحمان از مادرش حَجَّة دختر قرط ما را خبر داد که می‌گفته است مقام ابراهیم (ع) از آسمان فرود آمده است.^۱

پایان طبقات بانوان که بخش پایانی کتاب طبقات محمد بن سعد کاتب واقدی است
و خدای هر دو را رحمت فرماید.

و ستایش از آن خداوند یکتاست و درود و سلام حق تعالی بر بزرگواری که پس از او پیامبری نیست
و بر آل و یاران و پیروان و حزب او باد.

۱. برای آگاهی از دیگر روایات در این باره به ترجمه اخبار مکه ابوولید ازرقی، ص ۳۲۴، به قلم ابن بنده، چاپ بنیاد
۱۳۶۸ خورشیدی مراجعه فرمایید.